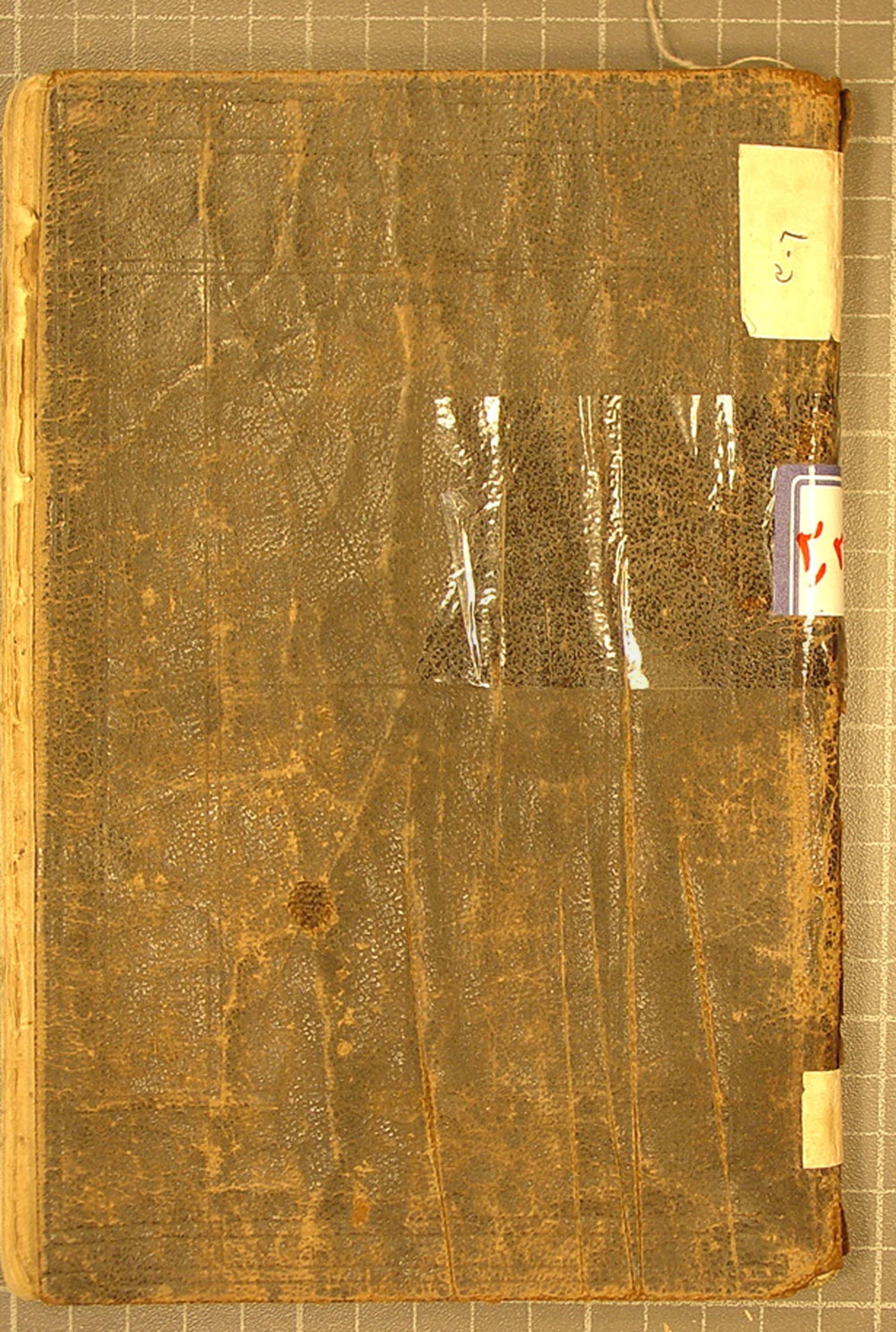


هذه الرسالة الموسومة بحیوة النفس من مؤلفات جناب شیخ الاماجد العالم الربانی

الشیخ احمد الاحسائی اعلی الله بسم الله الرحمن الرحیم درجاته ودفع الله مناره

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وعترته الطاهرین چون

رسالۀ عالم ربانی جناب شیخ احمد احسائی در باب اصول عقاید بلغت عرب مؤلف

بود واشخاصیکه در عربیه سررشته ندارند از فواید این رسالۀ منیفه محروم

میشدند لهذا اقل الطلبه علی محمد بن نذری بترجمۀ این رساله مبادرت نمود تا فواید

این بهمه خلق عاید گردد و پیش از شروع بترجمه لابد است از ذکر سه فائده

فائدۀ اولی انکه باید دانست که هرچه اسم وجود وشیء وامر وچیز بر ان صدق

کند خالی از این نیست که یا این چیز در حال حقیقت وذات خود محتاج بغیر نیست

وبخودی خود بدون حاجت بعلت وسبب خارج از ذات خود موجود است

یعنی ذات او بذاته مقتضی وجود است بلکه ذات او خود وجود است یا اینکه

ذات او بذاته وبخودی خود موجود نیست بلکه در تحقق و وجود خود محتاج

بمؤثری وعلتی خارج از ذات خود اول را واجب الوجود وقدیم خوانند ثانی را ممکن الوجود

وحادث نامند پس قدیم آنست که وجود او مسبوق بغیر ومحتاج نباشد وذات او بذاته

در تحقق و وجود او کافی باشد وحادث آنست که وجود او مسبوق بغیر است و

در وجود وتحقق محتاج بعلتی ومؤثری خارج از ذات خود وبعینه گویند که حادث

فائدۀ اولی

مسبوق

مسبوق بعدم و قدیم غیر مسبوق بعدم است و هم چنین باید دانست که عالم
یعنی ما سوی الله بتمامه و بجمیع اجزائه از مجردات و مادیات و جواهر و اعراض
و از عناصر و موالید الی غیر ذلک حادث است و ذکر دلیل اینمعنا علی سبیل التفصیل
موجب غایة تطویل است لکن از باب ما لا یدرک کله لا یترک کله اکر فی الجمله
بدلیل اشاره شود موجب بصیرت خواهد کردید بدانکه هر چه در عالم امکان و
کون باشد یا جوهر است یا عرض چه موجود ممکن اکر متقوم بالذات و متحیز
بنفسه است باینمعنی که تقوم و تحیز او تابع تقوم و تحیز محل و موضوع نیست مثل
اجسام و افلاک و عناصر و موالید آنرا جواهر کویند و اکر متقوم بنفسه نیست
بلکه تقوم و تحیز او تابع تقوم محل و موضوع است انرا عرض خوانند مثل الوان
و طعوم و روایح و اصوات و افعال و غیر ذلک از اشکال اینها اما حدوث اکثر
اعراض بمشاهده و عیان ثابت است مثل حرکت بعد از سکون و سکون بعد از حرکت
و ظلمت بعد از روشنائی و روشنائی بعد از ظلمت و افعال و اصوات بعد از عدم اینها
و غیر ذلک که بالبدیهه معلوم است که اینها در حد ذات مستقل نیستند و معدوم
بودند بعد موجود کردیدند اما حدوث اعراضی که بمشاهده و عیان ثابت نیست
پس معلوم میشود بطریان عدم بر اینها مثل هیئات و الوان و اشکال اجسام و نظایر
اینها که بداهة معلوم است که طریان عدم بر اینها ممکن است و امکان عدم با قدم
منافیست چه هر چه قدم ان ثابت شد عدم ان ممکن نیست دلیل دیکر انکه

عرض بی محل و بی موضوع متحقق نمی‌شود و فرض قدم عرض لازم دارد قدم محل را
پس تعدد قدما لازم آید و این چنانکه سابق شد باطل است قطعاً و ایضاً عرض
محتاج است و قدیم غنی مطلق است پس عرض قدیم نمی‌شود و ایضاً عرض مسبوق
بغیر است که محل باشد و قدیم مسبوق بغیر نباشد پس عرض قدیم نمی‌شود اما حدوث
جوهر بجهت آنکه جوهر مستلزم عرض است که حادث است و مستلزم حادث
حادث است اما استلزام جوهر عرض را بدلیل آنکه جوهر لا اقل خالی از حرکت
و سکون نیست حرکت و سکون هر دو عرض و عرض چنانکه گذشت حادث است
این دلیل در اجرام و اجسام مثل افلاک و نظایر آنها از مادیات بی شبهه تمام است
هر چه مجسم بالاست پس ساکن یا منتقل است پس متحرک خواهد شد علاوه
بر آن اجرام مرکب است و هر مرکب حادث است چه مرکب وجود مسبوق است
بوجود اجزاء اما در جوهر مجرده پس اثبات حدوث بسبب آنها ملازم اعراض
حادثه خالی از خفا نیست اگر تمام شود اما اینکه مستلزم حادث حادث است
در غایت وضوح است چه معنی تلازم عدم انفکاک متلازمین است از یکدیگر
و وقتیکه احد متلازمین قدیم یا حادث باشد باید دیگری هم حادث یا قدیم باشد
و الا ملازمه میان آنها منتفی میگردد و ایضاً جواهر بالعیان متغیر و متبدل و مختلف
الاحوال و محل الزوال است قدیم امکان زوال و اختلاف احوال تبدل و تغیر نمی
باید چه قدیم واجب الوجود بالذات است و زوال بر ساحت جلال او راه نمیابد

و تغیر

و تغیر و تبدل و اختلاف الحال بلکه خود حال فضلا من اختلاف الاحوال از مقوله
اعراض و حوادث است حوادث موجودات و اشیا چه نسبت خاک را با عالم
پاک **فائده ثانیه** آنکه مرآت الغیب انسانی که او را خاطر و ذهن گویند
قوتیست در او که صور و اشباح اشیا در وی منتقش میگردد چنانکه در آینه
صور اشیای محسوسه صورت بندد و آنچه که در مرآت الغیب انسانی منتقش گردد
از صور و اشباح آن را علم گویند پس علم عبارتست از صور و اشباحی که در ذهن
نقش می بندد و همین اشباح و صور معلوم انسانست نه صاحبان اشباح و صور
چنانکه در مرآت خارجیه صور اشیا منتقش است نه خود اشیای خارجیه
پس فی الحقیقه علم عین معلوم و معلوم عین علم است چه انسان بغیر از آنچه
بذهن او آید هیچ نمی داند و آنچه بذهن آید صور و اشباح است نه آنچه که صور
و اشباح از آن انتزاع میشود و مذهب حق همین است اما قول باینکه علم غیر
معلوم است مطلقا چنانکه متکلمین گویند و همچنین باینکه بعض علم عین معلوم
و بعض آن غیر معلوم است اول مثل علم بعلم که معلوم خود علم است ثانی
مثل علم بغیر پس این دو قول خلاف تحقیق است حق اتحاد علم با معلوم است
مسئله آنکه خبر بر دو قسم است خبر متواتر است و خبر واحد متواتر اخبار جماعتی
و جم غفیر است که بدون قراین خارجه مفید قطع باشد و شبهه و خدشه
در تحقق تواتر و افاده قطع و یقین نمودن مباهته و مکابره است چه بالضروره

فائده ثانیه

علم ببلاد نائیه وامم خالیه وملوک ماضیه بتواتر حاصل است بلی کاهی ذهن
سامع تواتر مسبوق بشبهه میشود پس تواتر بالنسبه باو افاده یقین نمیکند
لهذا در تواتر شرطست که ذهن سامع مسبوق بشبهه نباشد جز وجدانیات
که بنفسه افاده یقین نکند اگرچه احیانا بسبب قراین خارجه افاده یقین
نماید چون این فواید دانستی پس بدان که مضمون کلام شیخ اعلی الله مقامه

اما بعد

بعد از تسمیه وتحمید اینست **اما بعد** پس میکوید احمد بن زین الدین
الاحسائی که از من التماس نمود بعضی از اخوان که اطاعت ایشان بر من لازم بود
برای ایشان رساله بنویسم در بعض آنچه از اصول دین اعنی توحید وعدل
ونبوت وامامت ومعاد وآنچه ملحق باینهاست واجبست بر مکلفین معرفت
آن بدلیل ولو اجمالی که لایق حال عوام است نه بتقلید بآنچه که ازین رساله
ظاهر میشود پس سؤال ایشانرا با وجود کثرت اشغال وتداعی اعراض وملازمت
امراض قبول کردم اذ لا یسقط المیسور بالمعسور والی الله ترجع الامور مسمی
کردانیدم این رساله را بحیوة النفس فی حظیرة القدس ومرتب ساختم آنرا بیک

مقدمه

مقدمه وپنج باب ویک خاتمه وهر باب مشتملست بر چند فصل **مقدمه**
بدانکه جناب اقدس الهی بندهکانرا عبث خلق نکرده چه او حکیم علی الاطلاق است
وحکیم بغیر فائده چیزی خلق نمیکند وچون غنی علی الاطلاقست چه محتاج
حادث است نه قدیم پس فائده ایجاد خلق بر خلق راجع است نه بذات اقدس او

چه او قدیم

چه او قدیم و غنی و بی نیاز است احتیاج بر خلق و بی فایدهٔ خلق نکند ارادهٔ خلق
فرمود تا اینکه ایشان را بسعادت ابدیه فایض گرداند و این موقوفست
بر تکلیف ایشان باموری که موجب استحقاق سعادت ابدیه باشد
چه ایشان بی تکلیف بچیزی از سعادت استحقاق ندارند و اگر بی آنکه
ایشان عمل و اطاعة کرده باشند عطا میفرماید عبث میشد حکیم عبث نمیکند
قال تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون چون اراده
نمود ایجاد کند خلق را از باب کرم و احسان بایشان انعام فرمود چه انسان
بی نعمت او عدم و هیچند و چون انعام فرموده پس بر خلق شکر نعمتهای
او واجبست و ان موقوفست بمعرفت منعم چه بی معرفت منعم گاه هست
که چیزیرا که شکر اعتقاد کرده اند لایق بر حال منعم نباشد پس شکر نعم او
موقوفست بمعرفت او و معرفت موقوفست بنظر و فکر در آثار صنع او و ان
موقوفست بر جمعیت یعنی اعراض بقلب از خلق پس اول واجبات است چنانکه
از امیر المؤمنین علیه السلم روایت شده چون انسان از خلق اعراض نماید
بنظر و فکر قادر میشود که آن واجب ثانی است و بر واجب ثالث بمعرفت الهی
قادر شود پس هر کس که ترک واجب اول نماید ترک واجب ثانی نموده ترک معرفت الله
و عدل او و نبوت انبیای الهی و امامت اوصیاء و خلفای ایشان و ترک معرفت
معاد و رجوع ارواح باجساد کرده و تارک اینها مؤمن بلکه مسلم نیست

و در زمره کفار و مستحق عذاب الیم و مراد از معرفة که بدون ان اسلام ثابت
نمیشود اعتقاد کردنست و معرفة رسانیدن است بوجود صانعی که از مصنوع
دیگری نیست و الا لازمست برای او صانع دیگر پس دور یا تسلسل
لازم اید و معرفة صفات هست که بذات اقدس او ثابت و ان صفات
عین ذات اوست و الا تعدد قدما لازم اید و معرفت صفاتست که برافعال
او ثابت هست و معرفة صفاتست که بذات او جایز نیست چه انها صفات
خلق اوست و معرفة صفاتست که بر افعال او جایز نیست چه انها صفات
افعال خلق است نه صفات افعال خالق و معرفة عدل الهی است چه او غنی علی
الاطلاقست پس محتاج بظلم نیست و عالم علی الاطلاقست و بجز جاهل نیست
که بجهت جهل ظلم از او صادر شود و معرفة نبوة انبیاء محمد و نبوة جمیع
انبیاست چه ایشان وسایط میانه خلق و خدا است و مبلغان رسالتند
از جانب خدا بر خلق و معرفت خلفای انبیاست چه ایشان حفظ شرایع انبیا اند
و بعد از انبیا حجج الله اند بر عباد و معرفت بعث مکلفین و حشر ایشانست
بسوی مالک یوم الدین و بدون این معارف اسلام محقق نمیگردد و لازم است
بر مکلف معرفة رسانیدن بهمه معارف مذکوره بدلیل قطعی و لو اجمالا چنانکه
بعد مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی باب اول در توحید و در ان چند
فصل است فصل بدانکه واجب است بر هر مکلف معرفة اینکه جناب اقدس الهی

موجود است

موجودات چه او عالم را خلق و ایجاد کرده اگر معدوم بود عالم را ایجاد نمیکرد
ذات
و باید که او باقی است چه آثار او آناً فآناً متجدد است و این محتاج بمؤثری
که این احداث و ایجاد نماید پس این دلالت دارد بر وجود مؤثری که خداوند موجود
عالم است و او موجود و باقی مؤثر و ما سوی بودن که شان اوست تغییر نمیابد
بزوال و فنا و تغییر برای او ممکن و صحیح نیست و الا او هم مثل سایر خلق متغیر و فانی
شود پس وجود او مثل سایر خلق حادث خواهد شد و حادث محتاجست
بموجدی که او را احداث نماید پس وجود مستفاد از غیر میشود بالجمله ما
وقتیکه آثار جناب اقدس الهی را مشاهده کردیم دریافت نمودیم و دانستیم
که این آثار دلالت دارد بر وجود مؤثری که واجب الوجود است مثال این
استدلال مثال سراج است مادام که اشعه سراج موجود است دلالت دارد
بر وجود سراج و هرگاه سراج موجود نباشد چیزی از اشعه موجود نخواهد
شد دلیل باینکه سراج دایم الاحداث اشعه و محتاج الیه اشعه است و اشعه
مستغنی از سراج نمیتواند شد است که اشعه بدون سراج موجود و
باوجود ان مفقود نیست جمیع عالم بالنسبه بصنع صانع علی الاطلاق همین
نسبت دارد و لله المثل الاعلی فصل واجب است بر جمیع مکلفین اعتقاد
نمایند که جناب اقدس الهی قدیم است بالذات و مسبوق بر عدم نیست چه اگر
قدیم نباشد حادث میشود بجهت آنکه واسطه میانه حدوث و قدیم معقول نیست

فصل

د ثابت شده که جناب اقدس الهی حادث نیست چه حادث مستلزم وجود
موجد و محدث است چه محدث موجود نمیشود دیگر اگر قدیم نباشد
البته در بعض احوال معدوم پس احوال او مختلف خواهد شد و هر چه مختلف
الاحوال باشد حادث و محتاج است بکسی که او را احداث نماید و ایضا اگر
بالذات قدیم نباشد پس وجود و ذات او از غیر مستفاد میشود پس محتاج
بغیر خواهد شد **فصل** واجب است اعتقاد باینکه جناب احدیت دایم
و ابدیست چه او واجب الوجود بالذاتست بایمعنی که وجود او عین
ذات اقدس اوست بدون تعدد و مغایرت و وجوب وجود بالذات
ابدیت و دوام را لازم دارد چه قدیم و ازلی و دوام و ابدی و اولیت بدون
اول بالذات و آخریت بدون آخر بالذات شیء واحدست در ذات و در واقع
و در مفهوم تغایر ندارند والا متعدد الذات و مختلف الاحوال میشود
پس حادث خواهد شد نه قدیم و اختلاف الفاظ مذکوره در مفهوم
لفظ ظاهری بجهت تفهیم عوام است و کو نه از همه اینها معنی واحد و مفهوم
واحد مقصود است اگر چنین نباشد لازم اید که جناب احدیت مقرون
باختلاف و کثرت باشد و هر چه بکثرت و اختلاف معروف گردد حادث است
هم چنین حرف ما که وجوب بالذات ابدیت و دوام را لازم دارد
بجهت تفهیم بتغییر لفظی شد و الا وجوب وجوب و دوام و ابدیت شیء واحدست

مفو

اگرچه در عبارت لازم و ملزوم تغیر رفت پس مراد از لازم نفس مراد از
ملزوم و مراد از ملزوم خود مراد از لازمست لاغیر اگر چنین قایل نشوی
خدای را بصفات متغایره و مختلفه وصف کرده باشی و هر متصف بصفات
متغایره و مختلفه حادثست نه قدیم **فصل** واجبست اینکه اعتقاد نماید
که جناب احدیت حی و زنده است بجهت آنکه ایجاد حیوة و ذی حیوة
نمود و ممتنع و محالست پس معقول کسی که حی نباشد و بحیوة متصف نشود
حیوة و ذی حیوة از او صادر شود و او حیوة و ذی حیوة را خلق و ایجاد
نماید و چنانکه ما از آثار صنع او حیوة و متصفین بحیوة را مشاهده کردیم
قطع نمودیم که صانع اینها حیست و چون ثابت شد که او قدیمست پس اگر
حیوة او حادث باشد لازم می آید که پیش از وجود حیوة حی نباشد پس
حیوة او از غیر خواهد شد این حال مصنوع است نه صانع پس حیوة او
قدیمست و بعد اگر حیوة او غیر ذات اقدس او باشد تعدد قدما لازم اید
و این چنانکه در دلیل توحید می آید باطلست پس واجبست که حیات او
عین ذاتش باشد چه میانه عین ذات و غیر ذات واسطه نیست همین
که تعدد و مغایرت منتفی شد وحدت ثابت میشود **فصل** واجبست
اعتقاد نماید که صانع عالم عالم است چه او علم و عالم متصف بعلم را خلق
کرده و صحیح نیست کسیکه عالم نباشد ایجاد نماید کسی را که متصف باشد

فصل

فص

بعلمی که در وی خلق کرده است دیگر انکه خلق و ایجاد فرموده افعال محکمه
متقنه را که بمقتضای غایت حکمت و نهایت استقامت جاری اند کسیکه عالم
نباشد چنین افعال و امور از او صادر نمیشود بدانکه علم خداوند عالم
بر دو قسم است یکی علم قدیم که عین ذاتست و دیگری علم حادث که عبارت
از مخلوقات است مثل لوح و قلم و نفس و سایر مصنوعات الهی راقم حروف گوید
بعد از فهمیدن فایده ثانیه که در اول رساله مرقوم گردید استبعاد
بمراتب ابعد تمام نفع است چه معلوم عین علم و علم عین معلوم است بالجمله
علم قدیم عین ذات بدون مغایرة ولو اعتبارا پس این علم قدیم است چه اگر
حادث باشد لازم میاید که پیش از حدوث ان ذات اقدس از ان علم خالی
و عاری باشد و این مستلزم حاجت و حدوث است پس واجب است که این علم قدیم
باشد و اگر این علم غیر ذات اقدس باشد تعدد قدما لازم اید پس باید عین
ذات باشد اما علم حادث پس موجود میشود بوجود معلوم پیش از معلوم
متحقق نمیشود چه اگر پیش از معلوم باشد علم نیست چه شرط تحقق و تعلق
علم حادث انست که با معلوم مطابق باشد پیش از وجود معلوم مطابقه
متحقق نمیشود و ایضا اقتران علم با معلوم شرط است و قبل از وجود معلوم
اقتران متحقق نمیشود دیگر باید ان علم بر معلوم واقع شود پیش از وجود معلوم
وقوع متحقق نمیشود و علم حادث فعل خداوند عالم است و از مشیت و فعل او

صادر است و از جمله مخلوقات حق است اطلاق علم باو نشد بجهت تبعیت

ائمه هدی و از حیثیت اقتدا بکتاب کریم خدا اذ قال وعلمها عند ربی

فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی و قال قد علمنا ما تنقص الارض منهم وعندنا

کتاب حفیظ **فصل** واجبست اعتقاد نماید که جناب اقدس الهی قادر و

مختار است اما اینکه قادر است بجهة اینکه او غنی مطلق است از جمیع ما سوی الله

در جمیع امور واحوال اجه وجود همه موقوف بر فعل او و در حد ذات وجود باو محتاجست

ندارند و الان از او دائما مستغنی میشوند و از این حیثیت که بر همه اشیاء

قدرت دارد هر شیء انچه بلسان قابلیت و استعداد خود خواسته عطا فرموده

اگر چنانچه قادر نبود خلق ممکن بود بر اشیا وجود عطا نمیفرمود بسبب

عجزش از جمیع یا بعض ما یحتاج الیها و عاجز البته محتاجست بقادر پس حاجت دوش

خواهد شد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و اما اینکه مختار است بجهة انکه

از جمله مصنوعات اختیار و مختار است کسیکه مختار نیست از او مختار صادر

نمیشود و دلیل دیگر انکه بعض مصنوعاتش را مقدم و بعض دیگر را موخر

داشته یا قدرت بر تاخیر مقدم و تقدیم موخر چه نسبت همه بذات او بالسویه است

اگر فاعل موجب باشد تخلف اثار از او ممکن نشود و چیزی از آثار تخلف نمیکند

فصل واجبست اعتقاد نماید که خداوند عالم بر همه معلومات عالم و بر همه

مقدورات قادر است چه نسبت همه معلومات و مقدورات بذات اقدس او در جلیله

فصل

فصل

علی السویه است چه در حد ذاتش از جمیع ما سوی غنیست پس ذات او بجزوی
اولی از دیگری نخواهد شد و اگر علم و قدرت ببعض دون بعض تعلق گیرد هر آینه
نسبت او بر اشیاء مختلف میشود و هر چه حال او و نسبت او مختلف باشد متغیرست
و متغیر حادث است تعالی عن ذلک علوا کبیرا **فصل** واجبست اعتقاد نمودن
که جناب باری سمیع است بلا التزایل است بدون جارحه اما اینکه سمیع است
بدلیل آنکه تمام عالم متقوم است باو و صادر است از صنع او بذات یا بالتقویم
او و از آنجمله مسموعات است پس مسموعات در ملک او که تقیموم است امر و فعل او قایم است
موجودند و پیش حضرتش حاضرند کما قال و اسروا قولکم او اجهروا به انه
علیم بذات الصدور و الا یعلم من خلق پس سمع او بر مسموعات عبارت از حضور
آنهاست نزد حق و علم اوست بحقیقت آنها کما هی چون حق سبحانه و تعالی غنی
مطلق است پس علم بمسموعات برای او بدون وساطت آلت حاصل است و الا احتیاج
خواهد شد و آن علم برای او حاصل است بحضور مسموعات پیش او در حالت
مسموعات تحقق و تقوم بغیر او قیام آنها بامر حق و بدون امر او متقوم خواهد شد و آن بالضروره باطلست
و الاستغناء بنفسها بدون امر او و همین حضور علم حضوری و سمع حضوری حقست بر مسموعات اما سمع قدیم
او پس او عین ذات حق است و آن سمع محیط بر مسموعات در وقت وجود و مکان
حدود آنهاست در مرتبه ذات چه ذات او اعلا و اجل است از اینکه محل حوادث
گردد کلام در بصر و ادراک فعلی مبصرات حادثه را در همه احوال مثل سمع است

و بصر قدیم او

و بصر قدیم او عین ذات اوست بلا مغایرت و تعدد مکون لفظ فقط
چنانکه در علم معلوم شد چه علم و بصر و سمع شی واحد است و باعتبار
متعلق متعدد اند مسموعات اصوات است مبصرات اعراض و الوان معلومات
موجودات است **فصل** واجب است اعتقاد نماید که جناب اقدس الهی واحد
و بی شریک است چه او کامل مطلق و غنی مطلق است پس همه ماسوی محتاج
باو پس او منفرد بالوهیت میشود و اگر اله دیگر با او فرض شود باید از او
مستغنی باشد و الا اله نمیتواند بود و هرگاه شریک مفروض محتاج نباشد
نقص در کمال واجب الوجود لازم آید کامل مطلق و غنی مطلق نمیشود چه باید
بجهة کمال مطلق و غنای علی الاطلاق اکمل و اتم باشد از اینکه شریک مفروض
از او مستغنی شود پس فرض وجود شریک مستغنی موجب نقص است در غنا و کمال
او پس او منفرد بالوهیت است چه تعدد مستلزم نقص و نقص مستلزم حدوث است
و دیگر هرگاه دو ازلیت شریک داشته باشد باید در میانه ایشان فرجه وجودیه
قدیمه باشد تا اثنانیت متحقق شود پس قدیم سه خواهد شد و اگر سه قدیم
باشد دو فرجه وجودیه قدیمه موجود است پس قدیم پنج میشود و هکذا الا الی
نهایة این باطلست و ایضا اگر دو ازلیه شریک داشته باشد پس ازلیه میانه ایشان
ما به الاشتراک میشود و باید هر یک ما به الامتیاز دیگری داشته باشد تا
اثنانیت متحقق باید پس لازم آید که ذات هر یک از ایشان مرکب باشد از ما به الاشتراک

و ما به الامتیاز و هر مرکب حادث است و ایضا اگر در ازلیت شریکی داشته
باشد باید هریک صنع خود را از صنع دیگری تمیز دهد و ذات هریک مقتضی
علو باشد بر دیگری و الا شرکت و الوهیت متحقق نخواهد شد قال الله تعالی
اذا لذهب کل اله بما خلق و لعلا بعضهم علی بعض بدانکه توحید را چهار
مرتبه هست که جناب احدیت در هریک از آن مراتب اربعه شریک ندارد
یکی آنکه در ذات شریک ندارد آیه شریفه لا تتخذوا الهین اثنین انما
هو اله واحد اشاره باین توحید است دوم آنکه واحدی بی شریک است در
صفات از آیه شریفه لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر این توحید مراد است
سیم آنکه در صنع شریک ندارد چنانکه از آیه هذا خلق الله فارونی ماذا
خلق الذین من دونه این توحید مستفاد میشود چهارم آنکه شریک
ندارد در عبادت قال فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا
یشرک بعبادة ربه احدا فصل واجب است اعتقاد نماید که حق سبحانه و تعالی
مدرک است بمعنی که محیط و مسلط است بر کل اشیاء و این همان علم و قدرت است
چه او خود را باین دو صفت وصف فرموده اذ قال لا تدرکه الابصار و هو
یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر لطیف اشاره بقدرت خبیر اشاره بعلم است
ادراک قدیم حق عین ذات اقدس است و ادراکی که متعلق حوادث است
از جمله صفات فعل است پس چنانکه جناب احدیت در مرتبه ذات و ازلیت

عالم است

عالم است بی وجود معلوم همچنین مدرک است بدون وجود مدرک
حکم صفات ذاتیه همین است چه صفات ذاتیه عین ذاتست بدون مغایرت
فصل واجب است اعتقاد نماید که جناب احدیت مرید است چه او
خود را باینکه مرید است وصف فرموده چون اراده خود بوجود مراد
میشود چه اراده او با وجود مراد متلازمست و از وجود مراد منفک نمیشود
پس دانستم که وصف فرمودن ذات اقدس خود را باین وصف باعتبار
فعل است نه باعتبار ذات خواهد شد چه تعدد در ذات نیست و ایضا صفات
ذاتیه عین ذاتست اگر اراده از صفات ذاتیه باشد نفیش جایز نمیشود
چه نفی آن نفی ذاتست و حال آنکه او در کلام مجید اراده را از خود نفی فرموده
اذ قال اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم پس اگر اراده نفس ذات باشد
نفی آن نفی ذات میشود و ایضا هرگاه ذات اقدس را بصفتی و بضد آن صفت
وصف توان کرد آن صفت صفت فعل است چه فعل ضد دارد و صفتش هم ضد
دارد و اگر بصفتی متصف شد و لکن بضد آن صفت وصف نتوان نمود پس آن
از جمله صفات ذاتیه است چه ذات اقدس ضد ندارد اول مثل اراده و کراهت
چه میتوان گفت که خداوند عالم مرید و کاره است پس هر دو از جمله صفات
افعال است اما ثانی مثل علم و قدرت که نمیتوان گفت خدا عالم است و جاهل
قادر است و عاجز پس هر دو از جمله صفات ذاتیه است قول بحدوث اراده و نفی

قدم ان مذهب ائمه هدی علیهم السلام است وهمین مذهب اهلبیت اجماع دارند
وحق همانست لاغیر پس اراده وکراهت فعل او وصفت فعل اوست قال
ولکن کره الله انبعاثهم **فصل** واجبست اعتقاد نماید که جناب احدیت
متکلم است چه ذات اقدس خودرا بتکلم وصف نموده اذ قال وکلم الله موسی
تکلیما چون حکیم خطاب میکند بچیزی که مخاطب آن را نفهمد وما از کلام
بغیر اصوات واز حروف منتظمه مرکبه چیز دیگر نمیفهمیم واهل لغت هم اجماع دارند
که معنی کلام همان حروف منتظمه مرکبه متجدده متدرجه واصوات مسموعه است
والحال جناب احدیت ذات قدیم خودرا بآن وصف نموده قطع کردیم که اسناد
کلام بذات خود بواسطه فعل است نه بواسطه ذات چه او ایجاد میکند کلام را
در هرچه خواهد از مصنوعات خود در نبات وجماد وحیوان پس کلام فعل
او حادث است چه کلام مؤلف ومرکبست از اصوات وحروف وهر مرکب
حادثست دلیل دیگر بر حدوث کلام آیه شریفه وما یاتیهم من ذکر من ربهم
محدث **فصل** واجبست اعتقاد نماید که جناب احدیت بی مثل ومانند است
وهم چنین باید اعتقاد نماید که او جسم وعرض وجوهر ومرکب ومختلف
در حیز ودر جهت نیست چه جمیع این صفات مذکوره صفات خلق است [illegible]
واثبات آنها بر خالق صحیح نیست اما اینکه بی شبیه وبی مثل است از برای آنکه
وجود شبیه لازم آید که آن شبیه در صفات ذاتیه با جناب احدیت شریک

داشته باشد واین مقتضی نقص است در ذات او چه عدم نظیر اکمل است پس
وجود نظیر نقص است هرچه با وجایز باشد زیاده با وجایز است و هرکه
چنین باشد متغیر یا ممکن التغیر است پس حادث خواهد شد اما اینکه جسم
نیست باینکه جسم مرکب و محتاج است باجزا و هم چنین محتاج است بمحلی
که دران حلول نماید و کل محتاج مصنوع و حادث است اما اینکه عرض
نیست در تحقق و قیاسش محتاج است بجسم یا جوهر و محتاج مصنوع و حادث است
و اما اینکه جوهر نیست بجهت آنکه جوهر خواه جوهر فرد باشد بنا بر ثبوتش
و آن عبارتست از جوهری که قابل قسمت نیست طولاً و عرضاً و عمقاً و خواه
خط که قابل قسمت است طولاً نه عرضاً و عمقاً خواه سطح باشد که قابل قسمت است
طولاً و عرضاً نه عمقاً و خواه جسم که قابل قسمت است طولاً و عرضاً و عمقاً
محتاج است بمحل و لازم دارد حرکت را با انتقال از ان محل و سکون را یا لبث
دران و هر یک از حرکت و سکون حادث است که حلول نمیکند مگر بر حادث
و اما اینکه مرکب نیست بعلت آنکه مرکب محتاج است باجزای خود و محتاج حادث است
و اما اینکه مختلف نیست باینکه شیء بسبب تباین اجزا و احوال مختلف میشود
و هر دو موجب ترکیب است که مستلزم حدوث است و اما اینکه متحیز نیست بعلت
آنکه هرچه در حیز باشد متشابهست بان حیز پس از جنس حیز میشود پس
حادث خواهد شد و ایضاً یا لابث است در حیز پس ساکن یا منتقل است پس متحرک

متحرك خواهد بود و هر كس كه چنين باشد حادث است چه هر يك از حركت
و سكون مستلزم مسبوقيت است بر ديگرى از اين جهت كه دو ضدند كه واسطه
ثالثه ميان ايشان نيست و هر يك از متضادين در حين وجود ديگرى بسبب تقابل
در وجود مسبوق بديگرى و اما اينكه در جهت نيست باينكه هر كس كه
در جهت باشد لازم است بر او حركت يا سكون و همچنين لازم است حوابر
و تحديد و حصر در بعضى دون بعضى و خلو ديگر از آن جهت و همچنين لازم است
كه شاغل آن جهت باشد كه در آن جهت است و هر چه كه بوى چيزى از اين
امور لازم آيد حادث است **فصل** واجب است كه اعتقاد نمايد كه حق سبحانه
و تعالى نه داخل است بچيزى نه چيزى داخل است باو نه بعض است از چيزى و نه
چيزى بعض او نه در بالاى چيزى است و نه چيزى بالاى او نه در تحت چيزى است و نه
در فوق چيزى نه او بچيزى منسوب است و نه چيزى باو منسوب چه همه اينها صفات
حوادث است اما اينكه او داخل چيزى نيست بچيزى باينكه هر گاه بچيزى داخل باشد
محصور خواهد شد و محصور حادث است ديگر آنكه داخل چيزى باشد يا لابث است
در آن چيز يا منتقل پس ساكن مى‌شود يا متحرك و اينها هر دو حادث و از صفات
حادث است و اما آنكه چيزى داخل در او نيست بعلة آنكه هر گاه چيزى داخل
او باشد هر آينه او محل چيز خواهد شد خواه آن غير قديم باشد و خواه حادث
پس لازم مى‌آيد كه او مشغول بغير باشد و مشغول بغير حادث است و اما اينكه

بعض

بعض از جزئی نیست بآنکه اگر بعض از چیز باشد جزء آن چیز خواهد بود پس
لازم میآید که مولود باشد و هر مولود حادث است و اما آنکه بالای چیزی
نیست بآنکه هرگاه بالای چیز باشد آن چیز حامل او میشود پس آن چیز قوی از او
خواهد شد و اما آنکه بالای او چیزی نیست برای آنکه هرگاه چیزی بالای او
باشد پس آن چیز اعلا از او خواهد شد پس آن چیز اقوی میشود اما اینکه از فوق
چیزی نیست بمثل همان علة که در داخل بودن او بچیز مذکور گردید و اما
اینکه در تحت چیزی نیست بهمان علة که در بودن چیزی در او گذشت و اما اینکه
او بچیزی و چیزی باو منسوب نمیشود بآنکه نسبة علی کل التقدیر مقتضی اقتران
میانه منتسبین است و آن ممتنع است در ازل چه اقتران از جملهٔ صفات
مصنوعات است **فصل** واجب است اعتقاد نماید که جناب اقدس سبحانی
بچیزی حلول نمیکند و با غیر متحد نمیشود اما اینکه بچیزی حلول نمیکند بجهة
آنکه حلول عبارت است از قیام موجودی با موجود دیگر بر سبیل تبعیت مثل
قیام اعراض بالاجسام یا بر سبیل ظهور مثل قیام ارواح باجسام پس اگر فرضا
او حال باشد بچیزی محتاج و متقوم بآن چیز خواهد گردید و هر که محتاج و متقوم
بغیر باشد حادث است و اما اینکه با غیر متحد نیست برای اینکه اگر اتحاد بچیزی
تفسیر شود که عقل از آن اتحاد داند چنانکه بعضی گفته که آن عبارت است از اینکه
دو شیء موجود یک چیز باشد بدون زیاده و نقصان و بدون فعل و انفعال

پس اتحاد فی نفسه محالست چگونه واجب الوجود حق بآن موصوف میگردد
واگر تفسیر شود باینکه بسبب انقلاب واستحاله چیزی بچیز دیگر مبدل گردد
پس این قسم اتحاد اگرچه در ممکن امکان دارد لکن در واجب ممکن نیست
چه این قسم اتحاد تحول شیء است از حالی بحالی دیگر و واجب الوجود از حالی
بحالی دیگر مبدل و متحول نمیشود و هرچه متحول و مبدل گردد متغیر و حادث است

فصل واجب است اعتقاد نماید که رؤیت جناب باری در دنیا و آخرت محال
و ممتنع است چرا اگر رؤیت بقلب باشد و مراد از رؤیت افعال و آثار او باشد
پس قلوب آثار او را ادراک کنند نه ذات اقدس او را چون بر قلوب تجلی
نماید قلوب دلیل او را دانند و اگر رؤیت ببصر حسی مراد باشد بصر حسی
او را ادراک نمیتواند لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار چه شرط
ادراک بصر حسی آنست که مرئی مقابل باشد یا در حکم مقابل مثل رؤیت در آینه که
حکم مقابل است وایضا عدم بعد مفرط و عدم قرب مفرط شرطست و هم جسمی
باید مرئی مبصر باشد و باید در جهتی باشد و حق جل جلاله از چیزی معزول نیست
پس مقابل و در حکم مقابل نمیشود و قرب و بعد نیست بل هو اقرب من کل شیء
و ابعد من کل شیء پس قرب و بعد او فوق حد افراطست و هم چنین ذات اقدس
او مستتر از غیر خود نیست تا ببصر حسی مدرک شود بلکه ظهور او جمیع ماسوی را
محو مینماید اگر در ماسوی تجلی کند بانکه لا تحدی بدین ذات اقدس او

قربا و بعدا عرفت همین

قادر نیست و هم چنین در جهتی نیست که در آن جهت محصور باشد پس رؤیة
او ممکن نیست چه شرایط رؤیت در حق او متحقق نیست و دیگر عزاو
در دنیا و عقبی هم در عالم امکانست و هر که در امکانست درک آنکه در ازل
و عالم وجوبست نمیتوانند کرد پس رؤیت او در دنیا و اخری ممکن نیست
فصل واجب است واجبست اعتقاد نماید که جناب احدیت مدرک نمیشود بجزئی
از حواس ظاهره اعنی سمع و بصر و ذوق و شم و لمس و هم مدرک نمیشود
بجزئی از حواس باطنه یعنی حس مشترک و خیال و متصرفه و واهمه و حافظه
که او جل شانه مشابه و مجانس جزئی از این قوی نیست هر شیئی مشابه و مجانس
خود را ادراک نماید و جز از مجانس و مشابه خود چیزی ادراک نمیتواند کرد
چنانکه جناب امیر المؤمنین علیه السلم فرموده انما تحد الادوات انفسها
و تشیر الالات الی نظایرها و قال الله تعالی لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار و قال و لا یحیطون به علما و بالجمله حواس ظاهره و باطنه ادراک
نمیکنند مگر اشیائی را که محدود و مکیف و مصور و متحیز باشد جناب حق سبحانه
و تعالی واحد و صورت و کیف و متحیز نیست تعالی عن جمیع صفات خلقه علوا
کبیرا باب دوم در عدل و آن لغة ضد جور است که عبارت از تساوی باشد
و آن عبارتست از افعال عامه جناب احدیت و از حکم افعال او که شرط
و متعلق است و مکلفین از اوامر و نواهی مراد در دنیا و از ثواب و عقاب

در دار عقبی پس افعال او در دنیا تعلق میگیرد بر مکلفین بر وجه عدل

با بمعنی که تکلیف نمیکند ایشان را مگر بان امری که صلاح ایشان در ان امور است

و این متحقق میشود باینکه جزای ایشان در فعل طاعت زیاده بر قدر تکلیف باشد

و در معصیت بقدر فعل مکلف باشد تا اینکه حد خلق و تکلیف ایشان شود فائده

که نفع ایشان در ان باشد و فائده خلق و تکلیف ایشان بایشان عاید گردد

و جناب سبحانی غنی است از جمیع ما سوی پس فائده تکلیف او راجع است

بر خلق و چون افعال او مثل افعال خلق نیست و افعال خلق بر او جاری نمیگردد

پس رضای او عبارت از فضل و غضب او عبارت از عدل او ست چه او غضب

نمیکند بر عاصی برای اینکه بسبب غضب از عاصی تشفی حاصل نماید بلکه غضب او

عبارتست از ایجاد مسببات در وقت وجود اسباب چون معصیت خاصه

سبب تام ایجاد عقوبت خاصه است پس عقوبت خاصه را بسبب معصیت خاصه

ایجاد کند مگر اینکه عفو کند چه عفو او مانعست از تاثیر مقتضی و وقتیکه

عفو او مانع نشود و سبب مقتضی تمام و ان معصیت سبب تام میشود پس

جناب باری عقوبت خاصه ان معصیت خاصه را ایجاد فرماید اینست حقیقت

غضب او و غضب او مثل غضب خلق نیست که در دم قلب غلیان کند و انتقام او

منبعث شود تا اینکه از مخلوق تشفی حاصل نماید و هو متعال عن صفات

خلقه و اما حکم افعال اختیاریه عباد که در ایشان قدرت مکلفه نهاد که ان افعال

یا اضداد آن افعال را بکند پس بدانکه تقوم و تکون اشیاء بتمامها
از جمیع اصناف مخلوقات از ذوات و صفات و افعال بامر جناب احدیت است
و هیچیک از آن اشیاء در ذات و فعل خود استقلال ندارند و چون او
از عباد طاعت و امتثال خود را اراده نمود حال آنکه و متمکن نشود از فعل
طاعت مگر آنکه متمکن باشد از ترک آن پس آن فعل را طاعت باختیار
خود کند پس عباد را از نور و ظلمت خلق کرد و بدین جهة ایشان را متمکن
گردانید از فعل طاعت و معصیت پس عبد و افعالش قایم است بامر او و عبد
و افعالش موجود و متحقق نیستند مگر بامر او و الا اینکه عبد فاعل فعل
خود است بدون مشارکه خدا پس هر کس که گوید فاعل فعل عبد از خیر و شر خدا است
و عبد را در افعال خود مدخلیت نیست و او سبب فعل خود نیست بلکه فاعل
فعل عبد و سبب فعلش جناب احدیت است چنانکه او خالق عبد است هم چنان
خالق فعل عبد است بدون تفاوت چنانکه اشاعره گویند پس آنکس نسبت
ظلم بخدا داده است چه لازم میاید با ایشان بسبب معصیه عقاب خواهد کرد
و هر کس که گفته است فاعل فعل عبد خود عبد است بدون مدخلیت غیر در چیزی
از آن فعل بلکه عبد در فعلش مستقل است و از آن فعل برای او مانعی و صادی
نیست و الا عبد مستحق ثواب و مستوجب عقاب نمیشود چنانکه مفوضه از طائفه
معتزله گویند پس خداوند عالم را از سلطنت و ملک خود معزول کرده است

واین دو فرقه از طریق حق و صراط المستقیم خارجند چه فرقهٔ اولی افراط
و فرقهٔ ثانیه تفریط کرده اند و حق در قول بحکم اوسط است چنانکه امام
جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرموده لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی جبر
نیست باینمعنی که خداوند عالم عباد را بر معاصی مجبور نموده چه اگر چنین
باشد جایز نباشد که عباد را بجهت معاصی عذاب کند و الا لازم آید
و ما ربک بظلام للعبید و هم چنین تفویض هم نیست باینمعنی که افعال را
بعباد واگذار کرده و خود در افعال ایشان مدخلیتی نداشته باشد چه اگر چنین
باشد لازم میاید که او از ملک و سلطنت خود معزول باشد امر بین
امرین یعنی عبد فاعل فعل خود است بر وجه اختیار بدون اکراه و اجبار لکن
بتقدیر خدا که در فعل عبد ساری است و بدون قدر فعل عبد تمام و ممضی
و مجری نخواهد شد و مراد آنست که او حافظ و حافظ افعال عبد است
چه بدون حفظ او عبد و افعال عبد عدم محض و محض عدم است و ما دام که
عبد و افعالش محفوظ البقا است پس عبد و افعالش شیء و موجود و محقق است
و بالجمله عبد محفوظ فاعل فعل خود است و بر وجه استقلال بی مشارکت
خدا و همین است معنی قول ما که میگوییم العبد فاعل الفعل بالله لا بدون الله
و لا مع الله و این طریق مظلم و بحر عمیق است پس تامل کن و بفهم آنچه که ذکر
کردیم چه غیر از آن یا جبر است یا تفویض و معنی عدل در افعال عباد همین است

پس هرگاه معصیت نمایند باختیار و موافقت قدر کرده اند اگر میخواستند طاعت
میکردند چون اختیار معصیت کردند جناب باری لازم ان معصیت را که عقاب
باشد بر وی جاری میکند و بر ایشان ظلم نکرده و ایشان بجهت اقدام بر معصیت
بی انکه مضطر باشند مستحق عقابند و هرگاه اطاعت کنند باختیار و بموافقت قدر
کرده اند و اگر میخواستند معصیت میکردند چون اختیار الطاعت کردند خدا
لازم ان طاعت که ثواب باشد مجری میفرماید و بسبب اقدام بر طاعت
باختیار مستحق ثواب شدند و از موافقت معصیت ایشان با قدر بحثی
که بدون موافقت قدر تمام نمیشود جبر لازم نمی اید چه عصاة نمیکنند
از طاعت با موافقت قدر نیز پس از طاعت و معصیت هرکدام اختیار نمایند
از قدر منفک نخواهد شد خلاصه عباد بخیر و شر مستقلند با تقدیر الهی
هرکدام اختیار کنند و این تقدیر بر تقدیر اختیار است نه تقدیر بر حتم
باب بستم در نبوت بدانکه چون جناب احدیت غنی مطلق است
که هیچ احتیاج ندارد پس بمقتضای فضل و کرم خود ایجاد کرد خلق را و خواست
که ایشان را بفواضل کرم و احسان خود مایض گرداند و چون حکیم علی الاطلاق است
باید تفضل ان بر وفق حکمت جاری شود لهذا خلق خود را تکلیف نمود
که بجهت تکلیف مستحق نیل فواضل باشند بنحویکه تفضل او عبث و بی فایده
نباشد و چون خلق صلاح خود را نمیدانند چه مصالح و مفاسد افعال خدا

و این دو فرقه از طریق حق و صراط المستقیم خارجند چه فرقهٔ اولی افراط
و فرقهٔ ثانیه تفریط کرده اند و حق در قول بحکم اوسط است چنانکه امام
جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرموده لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین یعنی جبر
نیست باینمعنی که خداوند عالم عباد را بر معاصی مجبور نموده چه اگر چنین
باشد جا این نباشد که عباد را بجهت معاصی عذاب کند و الا لازم آید
و ما ربک بظلام للعبید و هم چنین تفویض هم نیست باینمعنی که افعال را
بعباد واگذار کرده و خود در افعال ایشان مدخلیت نداشته باشد چه اگر چنین
باشد لازم میاید که او از ملک و سلطنت خود معزول باشد امر بین
امرین یعنی عبد فاعل فعل خود است بر وجه اختیار بدون اکراه و اجبار لکن
بتقدیر خدا که در فعل عبد ساریست و بدون قدر فعل عبد تمام و ممضی
و مجری نخواهد شد و مراد است که او حافظ و حافظ افعال عبد است
چه بدون حفظ او عبد و افعال عبد عدم محض و محض عدم است و ما دامیکه
عبد و افعالش محفوظ البقاست پس عبد و افعالش شیء و موجود و محقق است
و بالجمله عبد محفوظ فاعل فعل خود است و بر وجه استقلال لیکن بمشارکه
خدا و همین است معنی قول ما که میگوئیم العبد فاعل الفعل بالله لا بدون الله
و لا مع الله و این طریق مظلم و بحر عمیق است پس تامل کن و بفهم آنچه که ذکر
کردیم چه غیر از آن یا جبر است یا تفویض و معنی عدل در افعال عباد همین است

بی برکاه

پس هر گاه عباد معصیت نمایند باختیار و موافق قدر کرده اند اگر میخواستند طاعت
میکردند چون اختیار معصیت کردند جناب باری لازم ان معصیت را که عقاب
باشد بر وی جاری میکند و بر ایشان ظلم نکرده و ایشان بجهت اقدام بر معصیت
بی انکه مضطر باشند مستحق عقابند و هر گاه اطاعت کنند باختیار و بموافقت قدر
کرده اند و اگر میخواستند معصیت میکردند چون اختیار اطاعت کردند خدا
لازم ان طاعت را که ثواب باشد مجری میفرماید و بسبب اقدام بر طاعت
باختیار مستحق ثواب شدند و از موافقت معصیت ایشان با قدر بحیثیتی
که بدون موافقت قدر تمام نمیشود جبر لازم نمی اید چه عصاة متمکن اند
از طاعت با موافقت قدر نیز پس از طاعت و معصیت هر کدام اختیار نماید
از قدر منفک نخواهد شد خلاصه عباد بخیر و شر مستقلند با تقدیر الهی
هر کدام اختیار کنند و این تقدیر بر تقدیر اختیار است نه تقدیر بر حتم

باب بستم در نبوت است بدانکه چون جناب احدیت غنی مطلق است
که هیچ احتیاج ندارد پس بمقتضای فضل و کرم خود ایجاد کرد خلق را و خواست
که ایشان را بفواضل کرم و احسان خود فایض کرداند و چون حکیم علی الاطلاق است
باید تفضل ان بر وفق حکمت جاری شود لهذا خلق خود را تکلیف نمود
که بجهت تکلیف مستحق نیل فواضل باشند بنحوی که تفضل او عبث و بی فایده
نباشد و چون خلق صلاح خود را نمیدانند چه مصالح و مفاسد ایشان را خدا

احدی نبوده اند واو را بغیر هم نمیتوانند درک کنند و همه خلق ان قابلیت را ندارند
که بدون واسطه از مبدا فیاض تلقی احکام نمایند پس واجبست در حکمت
اختیار نماید از خلق خود اقوای ایشانرا که بمعاونت او قدرت داشته باشد
بر تلقی احکام تا انکه از جانب او بتبلیغ نماید انچه که از عباد خواسته از مصالح
دنیویه واخرویه ایشان چه این لطفیست که صلاح نظام عباد منوط
وموقوفست بران واین شخص را نبی گویند و چون حکمت بالغه اقتضا کرده
که خلق را در اوقات متعدده متعاقبه ایجاد فرماید وکافه ناس در انچه
که ایشانرا برای ان ایجاد کرده واز ایشان اراده نموده شریکند پس واجبست
در حکمت برای هر امتی از ایشان رسولی مبعوث فرماید تا اینکه برسانند
بر خلق انچه که خدا اراده نموده چه ایشان بی تعلیم او هیچ چیز را نمیدانند
وبنابرین در هر زمان رسولی ارسال کرده تا انکه نبوت بخاتم الانبیاء محمد بن
عبد الله صلی الله علیه واله منتهی گردید فصل چون نبوة از مقتضیات
عدلست لابد است که بر وجه اکمل بوده تا فائده بعثت حاصل گردد
وان متحقق میشود باینکه جناب اقدس الهی در دست انشخص که او را برسالت
مبعوث نموده اظهار فرماید بر طبق دعوای معجزه که خارق عادت باشد
بحیثیتی که از ابنای جنس او واقع نشود تا اینکه ان معجزه مصدق دعوی
او باشد و باینکه ان نبی صحیح النسب طاهر المولود مستقیم الخلقه و در خلق

وخلق

وخلق از جمیع احوال منفره مطهر باشد بمرتبه که احدی از اهل زمان او بالنسبة
باو در چیزی طعنه وتشنیع نتوان کرد وهم چنین باید صادق القول باشد
وازاو معهود نباشد که از وخیانت وطمع در زخارف دنیا واتقی
وازهد اهل زمان باشد وباید اعمل واتقی ایشان باشد بانچه که امر
ونهی کند یعنی در امتثال اوامر الهیه واجتناب نواهی شرعیه زیاده از
دیگران اهتمام داشته باشد ومنزه از جمیع رذایل ونقایص ظاهره وباطنه باشد
بمرتبه که اهل زمانش بدانند که در ایشان برای او نظیری نیست وباید
معصوم باشد از جمیع کبایر وصغایر قبل از بعثت وبعد از بعثت از اول عمر
بآخر عمرش ومبرا باشد از سهو ونسیان واز جمیع انچه که موجب تعلل وعیب
باشد از قبول او یا موجب توقف وشک باشد در نبوت او چه حجة الهیة
بالغة است ونبی حجة الله علی الخلق است وهرگاه احدی از مکلفین خدشه
در نبوت او یابد حجة الهی بر او تمام نمیشود وهم چنین باید نبی موید من عندالله
باشد ودر اعتقاد وعلم وعمل وقول موافق باشد بر صواب جناب اقدس
الهی بالطاف والهام خفی خود بر نبی متولی میشود وبحسب مقام ورتبه او پیش حق
باو وحی میفرماید وبرای او ملکی که تشدید وتایید نماید مقرر ومقدر
میفرماید همه اینها باراده ومشیت خداست وباراده خود هم میکند لئلا یکون
للناس علی الله حجة بعد الرسل یعنی تا حجة او بر خلق تمام شود وبرای

ایشان راه عذر مسدود کرد و چون نبی انسانیست که از جانب حق بدون
واسطهٔ بشر اخبار میکند پس حجة خدا میشود مگر آنکه پیش مکلف ثابت شود
که قول او قول خدا و امر او امر خدا و نهی او نهی خداست و خداوند عالم قادر
بر فعل آنچه که بآن حجة او بر خلق تمام و لطف او که صلاح دنیا و آخرت
عباد بآن موقوفست متحقق شود پس در حکمت واجبست فعل آنچیزی که بآن
تمامی حجت و لطف متحقق میگردد البته او اخلال بر واجب نمیکند چه اخلال
بر واجب قبیح است و قبیح از غنی مطلق صادر نمیشود فصل چون این جمله را
دانستی پس بدانکه نبی این امت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
ابن عبد مناف بن قصی بن کلاب ابن مره ابن کعب بن لوی بن غالب بن فهر
ابن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه ابن مدرکه بن الیاس بن مضر بن
نزار بن معد بن عدنانست صلی الله علیه و آله الطاهرین چه او یعنی محمد بن
عبد الله ادعای نبوة کرد و حضرت حق سبحانه و تعالی در دست مبارک آنحضرت معجزه
باهره قاهره اظهار نمود و هر کس که ادعای نبوة کرد و معجزه مطابق دعوای خود
ابراز فرمود پس آن نبی و پیغمبر خداست و در پیش جمیع مسلمین و کفار از همه
اهل عالم متواتر است که در مکهٔ مشرفه محمد بن عبد الله نام ظاهر شد
و ادعای نبوت کرد معجزهٔ مقرون بتحدی و طبق دعوای خود اظهار نمود
پس او نبی بر حق خواهد بود و این تواتر مفید قطع و موجب یقین است مگر

کسانی

کسانی که اذهان ایشان مسبوقست بشبهه و این امریست که در میان کل اهل
ارض متواتر است جز او خاتم و مبعوث بر کافه اهل صنایعست بعد از او
پیغمبری مبعوث نخواهد شد و همه خلق مکلف است و بی حجت تکلیف صحیح نیست
و حجت تمام نمیشود مگر بتواتر پس نبوت او بر همه مکلفین ثابت است بتواتر
و اما کسانیکه مسبوق بشبهه هستند پیش ایشان نبوت انحضرت نیز بتواتر
ثابت میتواند شد الا اینکه اذهان خبیثه ایشان بافکار فاسده معتاد گردیده
لهذا تواتر نبوت انحضرت بالنسبه بایشان مفید قطع نیست و این بجهت تقصیر
ایشانست نه اینکه حجت تمام است **فصل** اما معجزهای انحضرت که جناب
رب العزت باو معجزات نبوت او را تصدیق فرموده بسیار است علمای امت
از الجمله هزار معجزه عدد نموده اند از جمله ان معجزات انشقاق قمر و جوشیدن
اب از میان اصابع مبارکش و اشباع خلق کثیر بطعام یسیر و کلام ذراع مسموم
و نطق جمادات و حنین جذع و تسبیح حصی در کف مبارک انحضرت و ختم خاتم
او بر حصی و غیر از این هاست که علما ذکر کرده اند و از ان جمله است قران معجز
و لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید در وصف
ان موافق صدق و حق است و تحدی فرموده با قران عرب عربا را لحق تحدی
کرد با ایشان باقصر سوره از مثل قران همه عاجز شدند و بجهت حمیة الجاهلیه قبول
نکرده بر حدود رماح و شفار صفاح تن در دادند تا اینکه انحضرت مقاتلی

ایشانرا بهلاکت رسانید و ذراری ایشان اسیر و دستگیر گردیدند و متحمل
لبس عار و وقوع بوار شدند این مصایب و محن را نتوانستند از خود
دفع کنند باوردن نظیر اقصر سوره از سورهای قران و این معجزه الی انقراض
عالم باقی خواهد شد و بقای معجزه مخصوص است بانحضرت و معجزه انبیای
سلف باقی نیست چه نبوت ایشان منسوخ و منقطع گردیده چون نبوت او
مادام التکلیف باقیست پس معجز انحضرت مادام التکلیف باقی خواهد شد
تا اینکه قاطع حجة معترضین و معاندین گردد فصل باید دانست که انحضرت
خاتم الانبیاست بعد از او نبی دیگر نخواهد امد چه جناب احدیت در
تنزیل جلیل خود از خاتم الانبیاء بودن انحضرت اخبار فرموده اذ قال
ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین
و در اخبار او کذب نمیشود چه او غنی مطلق است و از غنی مطلق بجهة عدم
احتیاج او قبیح صادر نمیگردد و ایضا حق سبحانه و تعالی فرموده و ما اتاکم
الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و رسول الله خود فرموده که
بعد از او نبی نیست پس خاتم الانبیاء بودن او حق است یقینی و باید دانست
که انحضرت از سایر انبیا و جمیع خلایق افضل است اذ قال انا سید ولد ادم
و لا فخر و بحضرت فاطمه فرمودند ابوک خیر الانبیاء و بعلک خیر الاوصیاء
و هر چه او فرماید صدق است چه او معصوم است و در شان او است و ما ینطق

عن الهوی

عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و آیه ولو تقول علینا بعض الاقاویل
لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین نزول یافته پس افضلیت
آنحضرت از همه خلق حق وصدقست وهم چنین اجماع علما بر اینکه آنحضرت
سید کاینات شاهد اینمدعاست ودر کلام قدسی که جناب رب
العزة در خصوص آنحضرت فرموده لولاک لما خلقت الافلاک باب
چهارم در امامت بدانکه چون ثابت شد که وجود نبی لطفست
ونظام بنی آدم وبقای ایشان موقوفست بان لطف وبی آن لطف نظام وبقای
ایشان نمیتواند شد چه بحرکت نبی بتبلیغ آنچه که سعادت ابدیه وبقای
خلق مادام التکلیف بان متحقق میگردد ومعلومست که آنچه نبی از جانب
خدا بر خلق میرساند اناً فاناً تجدد احوال المکلفین الی یوم الدین متجددست
وان نبی الی آخر التکالیف باقی نمیشود بلکه بر او مثل سایر خلق تغیر وتبدل وموت
واقع میشود چه او نیز مخلوقست ودر حکمت رفع حکم شرع او هم جایز نیست چه او
لطفست که مادام التکلیف واجبست پس در حکمت واجب شد که بعد از نبی خلیفه
که قائم مقام وحافظ شریعت وسنت او باشد واحکام آن نبی را از جانب
او بر امت برساند تا حجة بالغه ربانی باطل ومعطل نشود وباید دانست
که در خلیفه معتبرست مجموع آنچه که در نبی مذکور شد از آنکه باید اعلم واتقی
واعبد وازهد وانجب امة واهل زمانه باشد وباید از اول عمر تا آخر عمر

معصوم باشد از جمیع صغایر و کبایر و کذب و خطا و نسیان الی غیر ذلک از اموریکه

در حق نبی معتبر است بغیر از نبوة چه ثابت شد که بعد از خاتم الانبیاء نبی دیگر

نیست و بالجمله بغیر از نبوة هرچه در نبی معتبر است در خلیفه هم معتبر است و وجه

اشتراط این امور در خلیفه آنست که او در جمیع احکامیکه کافهٔ مکلفین

بآنها محتاجند قایم مقام نبی است و حافظ شریعت و لطفیست از جانب

خدا و در حکمت مثل نبوة واجب بدون تفاوت پس لابد باید متصف

باشد بصفات نبی بحیثیتی که مکلف قطع نماید که او حجة الله قول او قول خدا

و قول رسول خداست و حکم او حکم نبی و رسولست در عدم جواز رد

و وجوب تسلیم و لزوم اطاعت و انقیاد و باید منزه و مبرا باشد در کل

احوال از جمیع آنچه که موجب نفرت قلوب و عدم اطمینان رعیت است و کسیکه

متصف باین صفات باشد از او مطلع نشود مگر آنکه مطلع است بر سرایر و عالم است

بر ضمایر که خداوند عالم است پس نصب خلیفه وظیفهٔ احدی نیست مگر خداوند

عالم و خلیفه معلوم نمیشود بدون نص خاص از جانب خدا و وجود

خلیفه لطفیست که در حکمت واجب و از مقتضیات عدلست پس قادر حکیم اخلال

بواجب نمیکند چه اخلال بواجب قبیح است و او بجهة غنای مطلق اجل است

از اینکه قبیح از او صادر شود و در امت مرحومه کسیکه بغیر از نبوة جمیع شرایط

نبی در وی متحقق شود و او جامع جمیع شرایط خلافة باشد نیست مگر علی بن ابیطالب

چه او معصوم است

چه او معصوم است از هر ذنبی که نبی از آن معصوم است بغیر از نبوت
در همه فضیلت با نبی شریکست و جناب احدیت در کتاب خود بآیهٔ اِنَّمَا
وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُونَ
الزَّکٰوةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ و نص تصریح بر خلافت آنحضرت فرموده و اخبار و
کلام مفسرین از عامه و خاصه متواتر است در اینکه این آیه در شان
آنجناب نزول یافته در وقتیکه آنجناب خاتم مبارک خود را در حین رکوع
تصدق بفقیر فرموده و انکار نمیکند این را مگر مکابر و معاند و حق سبحانه و تعالی
در آن آیه اثبات ولایت بر آنجناب کرده چنانکه بر خود و بر رسول خود
آن را اثبات فرموده و در این مقام برای ولی هیچ مناسبتی نیست الا اینکه او
بر خلق اولی از نفوس ایشانست در جمیع امور دنیا و دین و آخرة ایشان
زیرا که معنی ولایة که بر خدا و رسول خدا ثابت است همانست و لهذا جناب
رسول الله روز غدیر در حدیث غدیر خم که عامه و خاصه بطرق متعدده
نقل کرده اند و باعتراف عامه هم متواتر است باین معنی تنبیه فرموده اند قال
أَلَسْتُ أَوْلىٰ بِکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ قَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ بَلىٰ فَقَالَ مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ
اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ
و این قول رسول خدا که در حق او جناب احدیت فرموده وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ
فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و ایضاً فرموده فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ

أن تصيبهم فتنة أو يصيبهم عذاب أليم و نيز فرموده و ما ينطق عن الهوى
إن هو إلا وحي يوحى و باز فرموده و لو تقول علينا بعض الأقاويل
لأخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين و رسول صلى الله عليه و آله فرموده
علي أقضاكم و نيز فرموده‌اند علي مع الحق و الحق مع علي يدور معه حيث
ما دار يعني علي از حق و حق از علي منفك نمی‌شود و میگردد علی با حق
هر جا که میگردد و ازین قبیل اخبار بسیار است و چون ثابت شد که آن جناب
بغیر از نبوت جامع جمیع شرایط نبی است و او معصوم و مسدد است از جانب
خدا و حق از او و او از حق منفک نمی‌شود پس ثابت شد که او بسوی حق هدایت
میکند و دلیلی نیست که غیر او از صحابه در کسی این مرتبه ثابت باشد و احدی
از امة بالنسبة باحدی از صحابه ادعای عصمت نکرده چنانکه بالنسبة
بآنجناب شده بی شبهه و آن کس بسوی حق هدایت کند او حق است بر امامت
و مقتدای او البته بر اینکه خلق متابعت او احتیاج نماید و او را خلیفه
بر حق دانند و من یهدی الی الحق احق ان یتبع و یتخذ اماما یقتدی به
و حدیث سابق یعنی الحق مع علی و علی مع الحق یدور معه حیثما دار صریح است
در اینکه آنحضرت در حالی از احوال بر امور باطل نمیگردد و از حق
مفارقت نمیکند و با باطل نمیشود و نیست مقصود از عصمت الا همین معنی
پس از امثال این حدیث و آیه سابقه انما ولیکم الله و رسوله نزد هر منصف

که طالب حق باشد بعنوان قطع و یقین ثابت میشود که علی بن ابیطالب
خلیفه بلا فصل رسول الله است چه او بسوی حق هدایت مینماید و او از حق
محو از او منقلب نمیشود پس بحکم کتاب خدا آنجناب احق است بر خلافت
و امامت و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون و هو الذی
اذهب الله عنه الرجس و طهره تطهیرا پس بنص کتاب الله و بنص
قول رسول الله عصمت آنجناب محقق و ثابت است و منصوص علیه
بالخصوص از خدا و رسول و مخصوص است بآنجناب و برای خدا از صحابه
احدی از مسلمین این ادعا نکرده الحمد لله رب العالمین آنکه موجب
نصب علی بن ابیطالب علیه السلم است بر خلافت همان علة بعینها باعث است
بر نصب فرزندان امجد او امام حسن و بعد از او امام حسین و بعد از او
علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی و بعد از او جعفر بن محمد و بعد از او
موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و بعد از او
علی بن محمد و بعد از او حسن بن علی و بعد از او خلف صالح و حجة الله
القائم محمد بن الحسن صلوات الله علیهم اجمعین و جمیع آنچه از فضائل
و کمالات و شرایط معتبره در وساطت میانه خدا و خلق در حق علی بن
ابیطالب معتبر است در حق هر یک ائمه هدی نیز معتبر است و هم چنین در
حق هر یک بالخصوص نص صریح وارد است چنانکه حدیث صریح لوح است که جابر بن عبد الله

روایت کرده الی غیر ذلک از قران و احادیث قدسیه و از اخبار نبویه
و از نص امام سابق بر امام لاحق جمیع اینها بنوابر است که موجب قطع
و یقین است بر خلو مکر بان کسانیکه اذهان ایشان مسبوق بشبهه
چه امام حجة واجب است بر خدا و او بجهه عموم علم و قدرت و غنای مطلق
اخلال بر واجب نکند فصل واجب است اعتقاد نماید که جناب قایم
آل محمد محمد بن حسن العسکری الغایب المتفقه المنتظر باجماع فرقه
محقه حی است و ظهور خواهد نمود و بعد از انکه ارض مملو از جور
و ظلم باشد روی زمین را مملو از قسط و عدل خواهد کرد و اجماع فرقه
حقه بتبعیت اجماع اهل بیت حجت است چه ایشان معصومند و رجس
معصیت اجناب الحدیه از ایشان بر داشته ایشان را طیب طاهر گردانیده در حق
ایشان آیه شریفه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا نزول یافته پس اجماع اهل بیت حجت است و اجماع فرقه
حقه چون از قول اهل عصمت کاشفست پس اجماع ایشان از این جهت حجت است
اما عامه اکثر ایشان نیز قایلند باینکه قایم آل محمد محمد بن الحسن العسکری
علیه السلام است و بعضی از عامه که او الان موجود نیست و جمعی از ایشان گویند
انکس که ظهور خواهد کرد عیسی بن مریم است و حدیث من مات و لم یعرف
امام زمانه فقد مات میتة الجاهلیة که عامه و خاصه ان حدیث را نقل

کرده اند

کرده اند قول این دو طایفه را رد میکند و بطلان این دو قول
حجتی است محکم چه هر کس که در این زمان بمیرد و امام زمانش را
نشناسد بر او صادق است که او مثل میته جاهلیت مرده پس این حدیث
دلالت دارد که امام زمان الآن حی و موجود است با وجود اینکه وجود
امام مادام التکلیف لطف است و تکلیف بدون لطف صحیح نیست چه لطف
شرط تکلیف است و مشروط بدون شرط متحقق نمیشود و هر کس که قایل
بتولد آنجناب قایل است که او الآن حی و موجود است و احدی از ایشان
قایل نیست که آنجناب وفات کرده است ازغایة هر کس که در وجود و طول
عمر آنحضرت استبعاد کرده حکمت خدا را نیافته و در حکمت الهی خطا نموده است
چه خداوند عالم باین مطلب دلیلی قرار داده که در آن دلیل ممکن بودن
آن و این است که خضر را خلق فرموده جد او هود است تولد او در زمان
ابراهیم اتفاق افتاده است بنابر اشهر قولین و آنحضرت الی الآن حی و
موجود است بلکه تا نفخ صور زنده است و این دلیل جاب قایم است و ابلیس
عدو الله الی یوم القیمة باقیست و قتیکه بقای عدو الله و بقای خضر
جایز است بجهة مصلحت قلیل که بالنسبة بمصلحة محط نظر خداوند عالم
و قطب وجود جزئی است پس چگونه جایز نیست بقای کسیکه نظام مصالح
دنیا و دین و آخرة منوط و موقوف بوجود او باشد که انوار و برکات

امت متفق است در قیام قائم و رسول خدا قیام آنجناب را بقول مبارک
خود بیان فرموده اذ قال لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله
ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی و من ذریتی اذ قال و من ولدی
اسمه کاسمی و کنیته ککنیتی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و
جورا خلاصه مضمون حدیث اینست هرگاه نماند از دنیا مگر یک روز هر اینه
حق سبحانه و تعالی آن روز را طولانی گرداند تا اینکه ظهور کند از اهل بیت
و ذریه من شخصی که اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است ارض را
مملو از قسط و عدل خواهد کرد انگونه که مملو بوده باشد از ظلم و جور این حدیث
که معنای آن متفق علیه است در رد و بطلان قول آنکه بعد از آنکه قایل شده
که جناب قائم علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام کا یکیست چه او از اهل بیت و ذریه
رسول الله نیست اسم و کنیه او با اسم و کنیه رسول خدا موافق نیست
و هم چنین این تکذیب میکند آنکس را که قائل است بر اینکه جناب قائم
مهدی عباسی است چه او اهل بیت و ذریه رسول الله نیست پس
باقی نماند برای منصف و طالب حق الا قول باینکه جناب قائم ثانی عشر
ائمه هدی و تاسع ذریه جناب سید شهداست عجل الله فرجهم و سهل
مخرجهم **فصل** واجب است اعتقاد نماید بوصایت اوصیای انبیا
و ایمان آورد بایشان و اعتقاد کند باینکه انبیا و اوصیای ایشان هر چه

از جانب خدا تبلیغ نمایند صدق و حق است چه جناب احدیت ایشان را
مدح کرده است بطاعت و اجابت و عبادت و شکر و ذکر خود هر کس
که جناب احدیت او را مدح و ثنا فرموده و قول و فعل و علم او حق است
و واجب است ایمان و اعتقاد بجمیع آنچه که جناب احدیت نازل فرموده و اخبار
کرده است و هم چنین اعتقاد نماید بحقیقت جمیع آنچه رسول خدا محمد المصطفی
صلی الله علیه و آله و اوصیاء او علیهم السلام اخبار فرموده‌اند اشهد لهم بانهم بلغوا
ما انزل الله الیهم و ادوا ما امرهم الله باداء فهل علی الرسل الا البلاغ
المبین **باب پنجم** در معاد است واجب است اعتقاد نماید بوجود و وجوب
معاد یعنی عود ارواح با جساد تفصیل معاد آنست که چون خلق وفات
نمایند ارواح ایشان بر سه صنف است صنف اول ارواح مؤمن محض و
محض مؤمن است ارواح این صنف را بعد از وفات ایشان بر بهشت دنیا برند
و در آنجا متنعم‌اند چون روز جمعه و عید میشود جناب احدیت ملائکه را
مقرر فرماید نجیب از نور که بالای آن نجیب قباب یاقوت و در و زبرجد باشند
میاورند ارواح مؤمن مؤمن بر آن نجیب سوار میشود در هوا پرواز کند
تا آنکه در جنب کوفه بر وادی سلام وارد میشوند در اول زوال در آن
مکان تشریف هستند و بعد از زوال از ملائکه اذن میطلبند دو زیارت قبور
و اقوام و اهالی ایشان پس مرخص میشوند تا اینکه منازل هر شخص بقدر

نشاخص باشند پس ملائکه نداکند ارواح مؤمنین از هر طرف جمع شوند

و بر آن قباب می نشینند و بر عرش تا جا عود نمایند و هکذا تا رجعت قائم

آل محمد و در رجعت بدنیا معاودت کنند و از ایشان هر کس که بقتل از دنیا

رحلت کرده است در رجعت ضعف آنچه که در دنیا عمر کرده بود تعیش کند و

هر که با جل خود وفات کرده است در رجعت شهید میشود و بقتل میرسد

و بعد از رجعت چون جناب قهاری محمد و اهل بیت را از روی زمین بر میدارد

خلق تا چهل روز بعد از رفع محمد و آله میمانند بعد از آن اسرافیل نفخ صعق

صور مینماید ارواح و حرکات بالمره باطل شوند تا چهارصد سال بعد از آن

نه حس هست نه محسوس و تا نفخ صعق صور ارواح ایشان از جای دنیا بسوی

اجسام ایشان میاید و در نفخ صعق اجساد متفرق شود و پاشیده گردد

و در قبور بعنوان استداره میماند مثل ریزه زر در دکان زرگر صنف

دوم ارواح کافر محض و محض کافر است ایشان چون مردند ارواح ایشان را

بسوی مطلع شمس میبرند و در آنجا معذبند و نزدیک بغروب ارواح را

بسوی برهوت و وادی حضرموت میبرند و در آنجا تا صبح معذبند و

بعد از آن ارواح را ملائکه میبرند بسوی مطلع شمس و هکذا الی نفخ صعق

الصور بعد از نفخ صعق صور ارواح نیز باطل میشود و اما اجساد ایشان

پس آن اجساد در قبور ایشان میباشد لکن دخان و شور از مطلع شمس به اجساد

میرسد و هکذا تا نفخ صور و صنف ششم ارواح ان اشخاص است که نه مؤمن
مؤمن است و نه کافر کافر ارواح این فرقه با لجساد ایشان در قبور هست
الی یوم القیمة چون چهار صد سال از نفخ صعق گذشت جناب محیی اموات
از دریای که در زیر تخت عرش است بارانی نازل کند که نام اب ان باران ماء
صاد رایحه ان مثل رایحه منی است پس ان اب موج میزند تا اینکه اجزای
هر جسد در قبر خود مجتمع میگردد بعد از ان تا چهل روز گوشتهای اجساد
میروید پس باسرافیل از جناب رب العزة امر میشود که صور بعث و نشر را
بدمد پس ارواح پرواز کنند و بر اجساد خود داخل شوند و بعد از ان خلق
خاک قبور را از سرهای خود دور کرده از قبرها بیرون می ایند فاذاهم قیام
ینظرون معاد عبارتست از این یعنی ارواح بر اجساد عود نماید چنانکه در
دنیا بودند و ایمان بر معاد بنحو مذکور واجبست چرا که امریست ممکن و
مقدور و جناب حق تعالی از وقوع ان اخبار نموده و مخبر صادق و رسول
امین خبر داده است پس وقوع ان حق و صدقست و ایضا معاد وقت ثمره
عدل و فضل و روز جزای اعمالست و عدم وجود ان در ثواب و عقاب
با عدل و فضل منافات دارد پس واجبست وقوع ان تا اینکه در ثواب فضل
و در عقاب عدل متحقق شود و دیگر انکه وجود معاد لطفست بر مکلفین
که باعث اعانت ایشانست بر طاعت و موجب رجوع و منع است از معصیة

پس وجود ان در حکمت واجبست و دیگر انکه مسلمین اجماع دارند بر وقوع ان
و اجماع دارند بر اینکه معاد یک اصل است از اصول دین و اسلام بدون اعتقاد
معاد محقق نمیگردد و همچنین اجماع دارند بر کفر منکر معاد پس وقوع
خواهد بود و دیگر انکه حق سبحانه و تعالی بندگان را باطاعت خود تکلیف
و امر فرموده است و بایشان در عوض وفا بعهد و امتثال امر خود وعده ثواب نموده
و از قبایح و معاصی ایشان را منع فرموده است و بر ارتکاب معاصی و نقض
عهد و مخالفت نهی او توعد عقاب نموده است ان بعض عباد اطاعت و امتثال
امر او وقوع یافته و از بعضی معصیت و مخالفت و نقض عهد اتفاق افتاده است
و هنوز وفا بوعده و توعد او وقوع نیافته و اخبار فرموده که جزای
اعمال الی یوم القیمة تاخیر و امهال کرده است اذ قال انما یوخرهم لیوم
تشخص فیه الابصار و قال و یستعجلونک بالعذاب و لن یخلف الله وعده
و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون الی غیر ذلک از ایات قران
مجید پس وقوع ان حق است چه صادق و قادر جل و علا خبر داده است

فصل چون حشر و بعث بمقتضای عدالت پس واجبست اعاده هر ذی
روح برای مجازات عمل خود از خیر و شر و از برای اخذ حق او از غیر و اخذ
حق غیر از او و این احوال ثلاثه شامل جمیع ارواحست از انس و جن و شیاطین
و جمیع انواع حیوانات لکن جزای هر شیء بحسب خود میشود بلکه جزای افراد

نوع واحد هم مختلف میشود قال الله تعالی ولکل درجات مما عملوا ودلیل
بر عموم حساب وحشر بر جمیع حیوانات صامته وناطقه آیه شریفه وما
من دابة في الارض ولا طایر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا
في الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون وحدیث که رسول خدا
فرموده لیقتص الجماء من القرناء وایه ولا یظلم ربک احدا وبل دلالت دارد
که حق هر ذی حق را خواهند گرفت اگر حق صامت از ناطق وحق ناطق
از صامت باشد بلکه بعضی جمادات احجار واشجار معبوده کفار نیز محشور
میگردند تا قصاص وتقاص از انها بگیرند بجهت رضای انها در اصل
بودن بر معبودیت کفار وبهمین معصیت قصاص خواهند کرد چه خداوند
عالم در حق انها ودر حق عبده انها فرموده انکم وما تعبدون من دون الله
حصب جهنم انتم لها واردون واگر گویند احجار واشجار معبوده شعور ندارند
چه طور بر معبودیه کفار راضی گردیدند میگوییم جمادات بالنسبه بکون
عقول وشعور دارند لهذا در ایه لو کان هؤلاء الهة ما وردوها بلفظ
عقلا مذکور شده ودر ایه فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا
اتینا طائعین بصیغه جمع عاقل تعبیر فرموده ونه بطائعات وبر انکه
قصاص انها در دار دنیا میشود چنانکه اخبار کثیره در این وارد گردیده است
مثل اینکه در حدیث هست که زمزم افتخار کرد بر فرات بسبب ابن معصب

جناب اقدس الهی یعنی از صبر بران جاری فرمود و نیز وارد شده که هرگاه
کوهی بکوه دیگر طعنه کند حق سبحانه و تعالی ان کوه را بعقوبت این طعنه میریزد
و خراب کند و امثال این اخبار بسیار است چنانکه در بعضی اخبار وارد شده
شوره و نباتات تلخ و لایه اعتراضی هدی را عرض کرده اند قبول ننموده شوره
و تلخ شدند همین قدر است عقوبت انها و چون برای جمادات و اشجار
و اشجار اختیار قوی و عقلی نمی باشد که در تاخیر عقوبت انها در دار
دنیا بر آخرت رجای عود بر طاعت بوده باشد لهذا عقوبت انها در دار
دنیا میرسد و ادراک و اختیار جزئی انها بر تبه آخرت نمیرسد لکن عقوبت
احجار و اشجار معبوده را اگرچه شعور انها جزئی است تاخیر میکنند
تا بروز قیامت بسبب تبکیت و الزام کفار که عبادت بانها کرده اند
از جمله ان چیزها که اعتقاد ان واجبست انطاق جوارحست بجهة انکه
ادای شهادة نمایند بر صاحبان خود از مکلفین هرچه از خیر و شر از ایشان
صادر گردیده و ایه شریفه یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم
بما کانوا یعملون دلیل اینمدعا و شاهد اینمقالست و در روایات عدیده
وارد است که بقاع ارض روز قیامت شهادت خواهد داد بر خلق هرچه
از طاعات و معاصی در ان بقاع کرده اند و ایام و لیالی و شهور و اعوام و ساعات
بحشر میاورند پس ادای شهادت نمایند بر خلق بهرچه در انها کرده اند و عقل موید

این مقالات هرچه عقل و نقل بدان مطابق باشد واجبست اعتقاد ان

فصل از انجمله که اعتقادش واجبست تطایر کتب اعمالست و تفصیلش

انست که چون بعد از وفات میت را بقبر میبرند و بخاک میسپارند قبل از انکه از او میپرسند

پیش از امدن منکر و نکیر رومان فتان القبور که ملکیست وارد قبر میشود که

میت را مینشاند و بر میت خطاب میکند که بنویس احوال خود را از خیر

و شر همه عرض کند که من اعمال خود را فراموش کرده ام ملک میگوید

من بخاطر تو میاورم اعمال ترا میت گوید کاغذ ندارم رومان گوید

پارهٔ کفن خود بنویس میت گوید دوات ندارم میگوید بلعاب دهن

خود بنویس میت گوید قلم ندارم رومان میفرماید بانگشت خود بنویس

پس هرچه از صغیره و کبیره میت کرده است رومان املا کند و میت باید همه

از کفن خود بنویسد بعد از ان رومان ان قطعهٔ کفن را مطوی کند و مهر کرده

میت میاندازد ان قطعه بر میت از کوه احد سنگین تر شود اینست مراد

از ایهٔ شریفه و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمة

کتابا یلقاه منشورا چون قیامت برپا شود کتب تطایر پروان کند انکس

که مؤمن است کتاب و نامهٔ اعمال از او پیش روی او اید و ان نامه را بدست

راست گیرد و هرکس که معصیت و گناه کار است کتاب او از طرف ظهر و پشت سر

او میاید و بر میخورد بر پشت او و پشت او را میشکافد و از سینهٔ او بیرون اید

و بدست چپ آن نامه را میگود بعد از آن خلایق پیش کتاب ناطق که اعمال
خلایق یوماً فیوماً بر او عرض میشود یعنی جناب رسول الله صف میبندند
پس اعمال هر یک را آنحضرت تقریر مینماید و هر کس بنامهٔ اعمال خود نظر
میکند حرفی مخالف تقریر آنجناب در نامهٔ عمل خود نمی یابد و آیهٔ و تری
کل امة تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون باین مقام اشارت است
چه در دنیا اعمال خلایق یوماً فیوماً بحضرت آنجناب معروض میگردد
فصل از آن جمله که اعتقاد آن واجبست میزان اعمال خلایق است در بعضی
از روایات آن میزان دو کفه دارد و در بعضی از روایات ذو کفتین نیست
بلکه میزان ولایت ائمهٔ هداتست و بعضی از علما ذکر نموده که میزان کنایه
از عدل خداست و حق اینست که میان این اقوال منافاتی نیست چه میزان
ذو کفتین است یک کفه آن کفهٔ حسنات و کفهٔ دیگر کفهٔ سیئات است و آن
همین ولایت ائمهٔ هدیست و عدل خداست و وجه جمع اقوال ثلثه در این
رساله مختصره گنجایش ندارد و آنچه لازمست آنست که اعتقاد کند در روز
قیامت نصب موازین برای تمیز اعمال خلایق خواهد شد و اما اینکه
میزان چه چیز است و چه نحو است اعتقادش لازم نیست بلی دانستن آنها
از کمال معرفت و آیهٔ شریفه و نضع الموازین القسط لیوم القیمة
فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک

الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون دلیل این مطلب است **فصل** از انجمله که
اعتقاد ان واجبست صراطست و ان جسریست ممدود بر روی جهنم او را عقبات مشتمل
بر هفت و هزار سال راه صعود و هزار سال راه نزول ان جسر است و میانه صعود
و نزول هزار سال حلالست و در میانه هر خلال پنجاه عقبه است و در هر عقبه
خلایق هزار سال می ایستند و ان احد و تیزتر از شمشیر و ادق است از موی برای
مطیع و وسعت میانه ارض و سما بر عاصی از موی باریکتر میشود خلق بحسب
اعمال خود از ان جسر عبور خواهند کرد بعضی کالبرق الخاطف و بعضی مثل
عدو فرس و بعضی مثل پیاده عبور کنند و بعضی بعد افتاده مثل اطفال
با چهار دست و پا عبور کنند و بعضی از جسر اویزان میگذرد و پاره از جسد
او را اتش میگیرد انچه واجبست در خصوص صراط انست که اعتقاد نماید
بر وجود صراط در روز قیامت و اعتقاد نماید که جسریست ممدود بر روی
دوزخ از تیغ تیزتر و از موی باریکتر است و خلق را بر عبور از ان جسر تکلیف
خواهند کرد و اما معرفت کیفیت ان و معرفت صعود و نزول جسر و معرفت
مقصود از جسر لیس لازم است و ادله ایشان عالجبار متواتر المعنی از عامه
و خاصه و اجماع مسلمین است **فصل** از انجمله که اعتقاد ان واجبست
وجود حوض کوثر است چون ان باب حوض از نهر کوثر اب میاید لهذا حوض
کوثر گویند و ان حوض در عرصه قیامت میشود و در روز قیامت امیر المؤمنین

عطاش مؤمنین را از آب حوض کوثر سیراب خواهد کرد و از جمله واجبات
اعتقاد کردنست بر شفاعت رسول خدا یعنی محمد المصطفی صلی الله علیه و آله
بر ارباب کبایر از امت خود چنانکه فرموده است ادخرت شفاعتی
لاهل الکبائر من امتی و اخبار منکثره متواتره هست در اینکه آنحضرت بر اهل
بیت خود و بر انبیاء شفاعت خواهد کرد و بعد از آن انبیا شفاعت
میکنند و کسانیکه دین ایشان خداوند عالم پسندیده است و ائمه هدی
از محبین ایشان هر کس را که خواهند شفاعت میکنند و آنکه در باب
شفاعت واجبست آنست که اعتقاد نماید شفاعت رسول خدا بر عصاة
امت خود و اما تفصیل و ترتیب آن چون از متممات و مکملات معرفتست
پس متتبع دلیل صحیح و حجت معتبر است بهر وجه که لازم نماید باید اعتقاد کرد
والا ضرور نیست **فصل** و از آنجمله که اعتقاد آن واجبست وجود جنت
و نعیم آنست و آن هشت جنانست که جنان خلد است چنانکه اخبار دلالت
دارد بر آن و قرآن مجید ناطقست بر وجود آن جنان و جنان دنیا نیز
موجود است و آن جنتها است که ارواح مؤمنین الی نفخ صور در آن
جنات متنعمند و حق سبحانه و تعالی هر دو را در کتاب خود ذکر فرموده است
در آیه مبارکه جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب انه کان
وعده ماتیا لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما و لهم رزقهم فیها بکرة

و عشیا

و عقبا مراد جنان دنیاست چه در جنان خلد بکون و عقبا نیست و در دایه و تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا مراد از

بن جنت جنت لمرتبت و جنان لمرتبت هشت است اول جنة الفردوس دوم

جنة العالیه سیم جنة النعیم چهارم جنة عدن پنجم جنة دار السلام ششم

جنة دار الخلد هفتم الماوی هشتم جنة دار المقام و جنان ظاهر که

هر یک ظل یک جنة است از جنان لمرتبت هفت است چه جنت عدن ظل ندارد

پس دو لمرتبت پانزده جنت است هشت جنة جنان اصل است هر یک بالای

یک اسمانست جنت هشتم بالای کرسی است و هفت جنان ظاهر بر در تحت

جنان اصل است و در حدیث است که در جنان ظاهر سه طایفه می‌نشیند

یک طایفه مؤمنین جن و طایفهٔ دیگر مؤمنین اولاد زنا و اولاد اولاد

ایشانند و طایفهٔ سیم مجانین است که تکلیف ظاهری بر ایشان جاری

نشده و کسی از اقربای ایشان شفاعت در باره ایشان نکرده تا باقربای

خود ملحق شوند بدانکه اسامی جنان ظاهر همان اسامی جنان اصل است

مثل شمس که در فلک چهارم اسمش شمس و اشعه ان در زمین نیز شمس است

الغرض در خصوص جنت و نعیم ان واجبست که اعتقاد نماید بوجود

جنت و نعیم ان بالفعل و اما تفاصیل مذکوره بعنوان لازم نیست اعتقاد

نماید دلیل بر وجود جنت اجماع مسلمین و اخبار است **فصل** دار آنجمله که

واجبست اعتقاد ان وجود جهنم است و همچنین واجبست اعتقاد بوجود
انچه در جهنم برای عصاة مهیا و اماده کرده اند از عذاب الیم و ان هفت
نیران خلد است و نیران دنیا نیز هفت در مطلع شمس و قران مجید
بوجود نیران ناطقست قال الله تعالی وحاق بال فرعون سوء العذاب
النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و مراد از نار درین ایه نیران دنیاست
چه نیران خلد غدو و عشی ندارد و قال و یوم تقوم الساعة مقصود
ازین ایه نیران خلد است چه نیران دنیا در وقت قیامت و قیام الساعة
موجود نیست و نیران معروض علیها در وقت قیام الساعة غیر نیران
معروض علیها است در غدو و عشی علمای تفسیر در لزوم وقف بر علی الساعة
بعد از ان ابتدا بال فرعون پس الحدیث از هر دو نیران در قران الجبار جناب فرموده
و سنة نبویة صریح است در وجود نیران و اجماع مسلمین انعقاد یافته
در وجود نار بقول مطلق و خلاف در کیفیت و صفت ان دارند ایا بالفعل
موجودات یا بالقوة با اینکه کلیات ان بالفعل موجود است و جزئیات
بالفعل موجود نیست و بتدریج موجود خواهد شد و این خلاف صحیح نیست
بلکه صحیح انست که نیران دنیا و نیران عقبی هر دو بالفعل موجودند چنانکه
قران و اخبار دلالت میکند خصوصا اخبار معراج که انحضرت شب معراج
از هر دو عبور کرده اند و هر دو داخل شدند اصحابی که در نیران بنی معذب بودند

همه را اجتناب مشاهده فرمود و آنچه درین باب لازم است آنست
که اعتقاد کند بر وجود نیران این نیران دنیا و نیران عقبی بدانکه
واجب است اعتقاد کند که اهل عذاب در نیران آخرت علی الدوام متألمند
بدون انتها و انقطاع بلکه هر قدر زمان طول کشد تألم اهل عذاب
شدید و بدتر شود چنانکه صریح قرآن و اخبار اهل عصمت است دلیل
عقل هم باین معنی حاکم است چنانکه در محل خود مقرر و مبین هست و نیز
بدان آنکه نیران عقبی چهارده طبقه است نیران اصل از آنجمله هفت طبقه است
طبقه اولی اعلای همه طبقات آنست که او را جحیم گویند و طبقه ثانیه لظی و ثالثه
سقر و رابعه حطمه و خامسه هاویه و سادسه سعیر و سابعه جهنم و جهنم
سه طبقه دارد طبقه اولی فلق است که تابوت اهل ذران طبقه است و طبقه
ثانیه جهنم صعود است و آن کوهی از صفر است در وسط جهنم و طبقه
ثالثه اثام است و آن وادیست از صفر مذاب که در اطراف جبل صعود
جاری میشود و نیران حظایر ظل است از نیران اصل و اسامی نیران حظایر
اسامی نیران اصل است و اهل کبایر از شیعه در نیران حظایر عذاب خواهند
کرد **فصل** واجبست اعتقاد نماید که اهل بهشت در بهشت مخلد و دائما
متنعمند کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل عطاء
غیر مجذوذ و بدوام امر الله نعم در بهشت دائمند بدون غایت و بلا نهایت

و برای ایشان از جنت خروج بیرون شدن نیست و دلیل بر این کتاب الله
و اخبار رسول الله و اجماع مسلمین است و باید اعتقاد نماید که اهل جهنم
مخلد و معذب‌اند در جهنم لا یخفف عنهم العذاب و لا یقضی علیهم فیموتوا
و لا یخفف عنهم من عذابها کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب
الآیة و شاهد این کتاب الله و احادیث رسول الله و اجماع مسلمین است
و بعضی از متصوفه و اهل حلول از ارباب آراء فاسده که در اینمعنی مخالفت
کرده التفات و اعتنا بایشان نمیشود بعد از نص قرآن و سنت مجمع علیها والحال
ما ادلهٔ قطعیه باین مدعا اقامه کرده ایم فصل واجبست اعتقاد نماید که
هر چه قرآن بان ناطق است و پیغمبر خدا آورده است در علم قیامت و در سؤال
منکر و نکیر در قبر از مؤمن محض و کافر محض و در مرصاد و ان قنطره است که هیچ
عبدی بمظلمهٔ عبد دیگر از ان قنطره عبور نمیتواند کرد و اذعان نماید همه
این امور را بانچه انرا است که مخبر صادق خبر داده است و همچنین باید اعتقاد نماید
بانچه اخبار فرموده است از ختم افواه و انطاق جوارح و وجود ما فیها از
ماکل و مشارب و مناکح و از اصناف نعیم جنت و همچنین اعتقاد نماید بانچه اخبار
کرده است از جهنم و ما فیها از عذاب و اغلال و سرابیل و مقامع حدید و
زقوم و غسلین و غیر ذلک و باید اعتقاد کند که قیامت آینده است و حق سبحانه
و تعالی همه اهل قبور را مبعوث خواهد فرمود ان الساعة لآتیة لا ریب فیها و ان الله

بعثر من فی القبور **فصل** و از جمله چیزها که سزاوار است اعتقاد
آن رجعت محمد و آل محمد بنحویکه در رساله رجعت ذکر نموده‌ایم و
مختصر آن اینست که در سالی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظهور خواهد
کرد قحط و غلای شدید در آن سال اتفاق میافتد چون روز
بیستم جمادی الاولی میشود باران شدیدی میبارد چنانچه از بدو آدم
تا آنوقت بزمین چنین باران نیامده باشد پس میروید از اموات
لحوم هر کس را که جناب احدیت رجعت او را بدار دنیا خواسته باشد و در همان
روز عثمان بن عنبسه که پدرش عتبة بن ابی سفیان و مادرش از ذریه
یزید بن معویه است از رمله خروج کند و در ماه رجب جسد امیر المؤمنین
در قرص شمس ظاهر گردد بمرتبه که همه خلق میشناسند و منادی از آسمان
باسم آنحضرت ندا کند که الا حق با علی و شیعه اوست و در آخر همان روز
ابلیس از زمین ندا کند که حق با عثمان و شیعه اوست خلایق این دو ندا را
هر یک بلغت خود میشنوند و در این هنگام مبطلون بریبه و شک افتند
چون بیست و هفتم ذی الحجه شود صاحب نفس زکیه محمد بن الحسن بین الرکن
والمقام بقتل میرسد در روز جمعه دهم محرم الحرام جناب قائم آل محمد صلعم
ظهور فرماید هشت عدد عنزه عجاف پیش خود داخل مسجد الحرام میشود
و خطیب قوم را میکشد چون خطیر اکثر درمیان کعبه معظمه غایب میشود و در شب پنجشنبه

بسطح کعبه صعود نماید سیصد و سیزده نفر اصحاب خود را ندا بکند و
از مشرق و مغرب همه پیش انحضرت حاضر شوند و در درون شب خلق را ابن بیعت
خود دعوت فرمایند اول کسیکه با انحضرت بیعت نماید طایر ابیض جبرئیل ع
بعد از ان در مکه توقف و اقامه کند تا اینکه هزار نفر با انحضرت بیعت
نماید و در خدمت انحضرت حاضر شوند و عتبه سفیانی دو فوج لشکر
یکی را بجانب مدینه و یکی را بسمت کوفه روانه ان لشکر که بسمت مدینه روانه
شده اند مدینه متصرف میشود و قبر شریف رسول خدا را خراب کنند و در مسجد
رسول خدا اسپانها ببندند و بغال ایشان در مسجد روث و سرکین میریزند
بعد از ان متوجه بسمت مکه شریفه شوند که انجا هم مثل مدینه خراب نمایند
چون ان لشکر به بیدا رسند عسکر جناب قایم ایشانرا استقبال کنند و
مقاتله عظیم میان فریقین اتفاق افتد لشکر سفیانی منهزم شوند و اصحاب
قایم ایشانرا تعاقب کنند لشکر عثمانی بالکلیه بهلاکت رسانند و از ان دو نفر
نجات یابد یکی بشارت بجناب قایم و دیگری خبر بسفیانی برد بعد از ان انجناب
قایم بمدینه شریفه باورود و جبت و طاغوت را از قبر در اورند و بدار کشند
بعد از ان حضرت در اقطاع ارض سیر نماید رجال را بقتل رسانند و بسفیانی
ملاقات کند و سفیانی با حضرت بیعت کند و اقوام او بسفیانی گویند که چه کردی
سفیانی گوید بیعت کردم ایشان گویند ما با تو در امر بیعت موافقت نمیکنیم

بانحضرت

پس آنحضرت با اتباع خود در اقطار ارض میگردد و بلاد را فتح کند روی
زمین را از قسط و عدل مملو کرده اند چنانچه مملو بود از ظلم و جور
فصل آنجناب در کوفه قرار گیرد خانه او در مسجد سهله و محل قضای
او مسجد کوفه میشود و مدت سلطنت آنحضرت هفت سال حق سبحانه و تعالی
لیالی و ایام را طول دهد تا اینکه مدت هر سال بقدر ده سال میشود
پس مدت ملک آنجناب هفتاد سال این زمان میشود چون از مدت ملک
او پنجاه و نه سال گذشت جناب امام حسین علیه السلام با هفتاد و دو نفر شهدا
که در خدمت آنحضرت در معرکه کربلا معلا بدرجه شهادت فایض
شده اند بدنیا مراجعت نمایند با ملائکه نفر و شعث غبرا بعد از آنکه
هفتاد سال که مدت ملک قائم علیه السلام گذشت از بنی تمیم زنی سعیده نام
ریش دار در حین مرور آنجناب از کوچه از بالای سطح هاون سنگ را
بفرق مبارک آنجناب میزند آنحضرت بضربت هاون بدرجه شهادت فایض
گردد جناب امام حسین علیه السلام بتجهیز و تکفین او مباشر میشود
بعد از آن حضرت امام حسین علیه السلام بامر سلطنت قیام فرماید و یزید
بن معاویه و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و شمر و هر کس که در
کربلا بود از لشکر عبید الله و هر کس که با افعال ایشان راضی شده همه
محشور گردد و بدنیا معاودت نمایند جناب امام حسین علیه السلام از ایشان قصاص

میکوددو ایشانرا بقتل میرساند و بعد از ان اشرار ناس اراده نمایند
قصد قتل انحضرت کنند و انحضرت بکعبهٔ معظمه ملتجی میگردد و جون امر
باینجا رسد استمداد میباید سفاح امیر المومنین علیه السلم برای نصرت واعانت
انحضرت ظاهر کردد با جمعی از ملائکه و اعدای دین را بالکلیه بقتل میرساند
و بعد از ان سیصد و نه سال بقدر مدت لبث اصحاب کهف ان دو جناب
بامر سلطنت قیام کنند و بعد از ان ملعونی بفرق مبارک امیر المومنین
ضربت زند انحضرت بدرجهٔ شهادت رسد بعد از ان امام حسین بامر دین
قیام نماید و مدت ملک انجناب پنجاه هزار سال میکشد حتی انحضرت از شدت
کبر و پیری ابروهای مبارک خود را بعصابه میبندد و بعد از ان جناب
امیر المومنین علیه السلم مجدداً با شیعیان خود رجعت فرماید قال انی انا الذی
اقتل مرتین واحیی مرتین ولی الکرة بعد الکرة والرجعة بعد الرجعة
و ائمهٔ هدی علیهم السلام همه رجعت نمایند و ابلیس اتباع خود را جمع کند نزدیک
فرات در دو جا با اصحاب امیر المومنین قتال کند لشکر مؤمنین را
منهزم کرداند حتی چند نفر از مؤمنین بفرات افتد و در بعضی روایات
سی نفر بفرات افتد و در بین هنگام تاویل ایهٔ هل ینظرون الا ان یاتیهم
الله فی ظلل من الغمام والملائکه و قضی الامر جناب رسول خدا با حربه
از نور از غمام نزول فرمایند جون ابلیس انحضرت را بیند میکریزد و فرار
نماید

نماید و انصار ان ملعون کویند کجا میروی حال الآن حضرت مانع ویست
الآن لشکر مسلمین را بر هم میزنیم و منهزم میکنیم ابلیس کوید انی
اری ما لا ترون انی اخاف الله رب العالمین جناب رسول الله صلی الله علیه
و آله آن ملعون را تعاقب کند و بان حربه که در دست مبارک آنحضرت بود
میانه دو شانه او میزند از سینه خبیثه ان ملعون بیرون آید و بجهنم
واصل کردد و اصحاب آن ملعون را لشکر مؤمنین بالتمام بقتل رسانند
بعد از ان خلق بالکلیه موحد میشوند و مشرک در دنیا نمی ماند عمرها
طولانی کردد بمرتبه که مؤمن نمیرد تا آنکه هزار نفر ولد ذکور برای او
متولد شود و برای اولاد خود لباسیکه بپوشاند هر قدر که اطفال بلند
شود لباس ایشان بر وفق قد ایشان دراز شود هر لونی که خواهند آنلون
لباس ایشان بان قرار شود و ارض برکات خود را ظاهر کند و ثمره صیف را
در شتا و ثمره شتا را در صیف میخورند و میوه را که از درخت چینند
فی الفور درخت میوه میاورد و جنتان مدهامتان در حوالی مسجد کوفه
ظاهر شود و فتیکه جناب قهاری اراده انفاذ امر خود نماید و میخواهد
که قیامت برپا شود محمد و آل او را از روی زمین رفع نماید خلق با جهل
روز در هرج و مرج میمانند بعد از ان اسرافیل صور صعق را میدمد بالکه
اخبار در خصوص رجعت بحالا مذکور شد از روایات ائمه اطهار ملتقط است

وبالجمله سزاوار است از برای مؤمن اعتقاد نماید برجعت ائمه هدی بر دنیا
بلکه این اعتقاد در اخبار ایشان واجب و برای مؤمن راه شبهه و تردید
نیست چون بعضی از علما رجعت را انکار کرده و گفته است که مراد از رجعت
که در اخبار وارد شده قیام و ظهور جناب صاحب الامر است نه رجعت
سایر ائمه لهذا بلفظ سزاوار تعبیر کردیم و حق آنست که رجعت ائمه هدی
حق محقق است بنص اخبار متواتره و قول باینکه آن اخبار اخبار آحاد است
مسموع نیست بعد از دلالت ظاهر قرآن و نفی قریب بپانصد حدیث که
از ائمه اطهار روایت شده و اگر از ظاهر قرآن و اخبار متواتره قطع نظر
کنیم و تسلیم نماییم که اخبار رجعت اخبار آحاد است چون مخالفین رجعت را
منکرند پس مفاد آن اخبار حق است چه رشد در خلاف ایشان است بنص اخبار
ائمه هدی است که فرموده اند الرشد فی خلافهم ختم رساله در اجمال
واسعار است راقم حروف گوید چون نسخه بسیار
مغلوط بود چیزی دستگیر کاتب
نشد لهذا بهمین قدر اکتفا
نمودیم الحمد لله رب العالمین

وقع الفراغ فی سبعة
وعشرین من شهر
جمادی الثانی
سنه ۱۲۵۹

جوہر کربلا بیان کو

۲۸ ۷ طہ

ثم الکاظم

طالب

مہدی عبد الرحیم

مع

۱۰

طالب

ملا مہدی

مع

طالب

حاجی علی اشرف

جوہر

۲۰۴

۲۳

۱۲۰


حيوة النفس ر